شرح استعاره

تألیف: ابوبکر پیررستمی
ترجمه‌وشرح: جمال بادروزه

شرح استعاره

تألیف: ملا ابوبکر پیر رستم
شرح و ترجمه: جمال بادروزه

شرح استعاره

سرشناسه : بادروزه، جمال، ۱۳۴۳ -
عنوان قراردادی : الاستعاره. شرح
عنوان و نام پدیدآور : شرح و ترجمه استعاره / تالیف ملا ابوبکر پیر رستمی؛ شرح و ترجمه جمال بادروزه.
مشخصات ناشر : کردستان: شیخی، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۱۲۲ ص.
شابک : ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۶۳۵۸ - ۰۲ - ۴
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه : ص. ۱۲۱ - ۱۲۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع : ملا ابوبکر پیر رستم، قرن ۱۳ ق. الاستعاره -- نقد و تفسیر
موضوع : زبان عربی -- معانی و بیان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع : استعاره
شناسه افزوده : ملا ابوبکر پیر رستم، قرن ۱۳ ق. الاستعاره. شرح
رده بندی کنگره : PJA ۴۷۹۱ / الف ۵۰۸ ب ۲ ۱۳۹۰
رده بندی دیویی : ۸۹۲ / ۷۵
شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۳۴۰۴۹

شناسنامه کتاب

نام کتاب : خودآموز استعاره
تألیف : ملا ابوبکر پیر رستم
شرح و ترجمه : جمال بادروزه
ناشر : شیخی
تیراژ : ۱۰۰۰
نوبت چاپ : اول
شابک : ۹۷۸ - ۶۰۰ ۶۳۵۸ - ۰۲ - ۴
قیمت : ۲۵۰۰
چاپخانه : سپهر نوین

فهرست

(هو العليم)

نحمد اللهم حمداً له + على ما كسانا رداء الكرم

ونشكر اللهم شكراً له + على ما هدانا لشكر النعم

والصلاة والسلام على افضل خلق الله سيد الأنبياء

والمرسلين اعلم الإنس والجان وعلى آله واصحابه

الطيبين الطاهرين المجاهدين في السر والاعلان

ولقد قام محترم جناب برادر ملا جمال الدين وفقه الله

لما يحب ويرضى خلاصه علم بلاغت كتاب استعاره را ترجمه كرد

و توضيح لازم در بيان قواعد و مثالهاى آن بطور لايق داده براى مبتديان مفيد

و تذكير به ادراك و فهم آن آسان مى باشد. شكر الله سعيه وكثر امثاله

آمين

[illegible]

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدالله العلیم الخبیر، والصلاة و السلام علی حبیبه البشیر النذیر، وعلی آله و اصحابه و ازواجه الطاهرین من افک البعیر.

علم بیان یکی از بزرگ‌ترین علوم اسلامی ، و لازمه کمال هر ادیبی است؛ و فراگرفتن آن برای هر طالب علمی ضروری می‌باشد.

و علّت غائیه از فراگیری آن، آشنایی با اعجاز و عظمت قرآن است، که انسان را به سعادت و سربلندی دنیا و قیامت می‌رساند. و علما در طول تاریخ اسلام برای تدوین چنین علمی کوشش زیادی کرده‌اند.

اولین کسی که در این علم تتبع کرد «ابو عبید مثنی» بود، که کتاب «مجازالقرآن» را نوشت و مبرد کتاب «البلاغه» را تألیف نمود و برای نخستین بار «عبدالله بن معتز» کتاب «البدیع» را نوشت. و از قرن پنج به بعد علمای کُرد در تعلیم و تعلم و تألیف و تدوین علم بیان آستین همت را بالا زدند و این علم را در مدارس کُردستان به اوج رساندند. از جمله «علامه ملاابوبکر» مؤلف این رساله که از عشیره «پیررستم» و مقیم دهکده‌ی «سارد» که از قرای ناحیه‌ی «رواندوز» عراق بوده است که در ایام فرمانروایی «محمد پاشا» امیر رواندوز (۱۱۸۹-۱۲۵۳ه.ق) می‌زیست و از مدرسین و علمای معتبر به شمار رفته و کسانی چون «علامه محمد خه‌تی» و «ملااحمد گلالی» از تلامیذ او بوده‌اند.

این دانشمند تألیفات زیادی داشته که از میان آنها دو کتاب یکی در عالم بیان و دیگر

در علم وضع مشهورترند و تا الان از کتب درسی طلاب علوم دینی می‌باشد.
ملا ابوبکر تا دهه‌ی ششم قرن سیزدهم حیات داشته و در سن شیخوخت وفات یافته است . در کتاب علماءنا فی خدمة العلم و الدین ص ۳۳ و ۳۴، شهرت ملا ابوبکر را (میر رستمی) به جای (پیر روستمی) و درگذشت وی را اواخر نیمه اول قرن سیزدهم هجری ذکر کرده و نوشته است. میر رستم دهی نزدیک مرکز بخش شقلاوه در استان اربیل است.[۱]
هدف از جمع‌آوری این مطالب آن است که با توجه به اینکه علم بیان علم مشکلی است، طلاب را به سوی آن تشویق کنم تا از ثمرات آن بی‌نصیب نمانند. و آنچه نوشته‌ام غالباً نقل از کتاب‌های مرجع هم‌چون «شرح مختصر»، «شروح التلخیص»، «جواهرالبلاغه»، «آیین بلاغت»، «کرانه‌ها» و... می‌باشد.
و بدون تردید در ترجمه‌ی حاضرو شرح مطالب اشکالات و نواقصی خواهد بود؛ لذا از تمامی استادان و بزرگان و دوستان و سایر خوانندگان خواهشمندم در صورت برخورد با هرگونه ایراد بنده را در جهت رفع آنها یاری فرمایند و موضوع را گوشزد کنند.
و در خاتمه، لازم می‌دانم از سرور گرامی و استاد زاده‌ام ماموستا سید عرفان احمدی ارندانی به خاطر تصحیح جملات و راهنمایی‌های استادانه و تذکرات دلسوزانه تشکر و نهایت سپاسگزاریم را تقدیم آن بزرگوار کنم.
و جا دارد از ماموستا سعدی کرمی و سید فاروق علوی و کاک ثارین تشکر کنم که در این امر مرا یاری کردند.

۱۳۸۷/۱۰/۲۰

سراب‌قامیش

۱- تاریخ مشاهیر کرد.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ
وَبِهِ نَسْتَعِينُ

أَلْحَمْدُ لِمَنْ لَيْسَ ابْتِداءُ إِلَهِيَّتِهِ أيسا
والشكرُ لمن أيس انتهاء اللوهيّته لَيْساً
وَالْصَّلَاةُ وَالْسَّلامُ عَلَى مَنْ عَمَّتْ بِعْثَتُهُ جِنّاً وَإِنْساً
وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الْطّاهِرَيْنِ قَلْباً و نَفْساً

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش ذاتی را سزا است که فرمانروائیش را آغازی نیست، یعنی ازلی است. و سپاس پروردگاری را که پروردگاریش را پایانی نیست، یعنی ابدی است. و درود و سلام بر پیامبری باد که رسالتش شامل جن و انس است، و بر آل و اصحاب او باد که قلباً و نفساً پاک بودند.

عِلْمُ البَیانِ اُصُولٌ و قواعِدُ تَتَعَلّقُ بِأظْهَارِ الْمُرادِ

تعریف علم بیان:

علم بیان اصول وقواعدی است که مربوط و متعلق به ظاهر کردن مراد گوینده وبیان یک معنی با گفتار وترکیبهای گوناگون است، که دلالت بعضی از آنها بر معنی مورد نظر واضح‌تر و روشن‌تر از بعضی دیگراست.

توضیح نکات تعریف

قوله: علم البیان؛ اضافه عام به خاص است؛ علم یا عبارت است از ملکه یا قواعد معلومه و مصنف در تعریف مزبور علم را به قواعد معلومه تعریف می کند.[۱]

«بیان» در لغت بمعنای کشف، ایضاح و ظهور است. بیان، اسم است برای هر چیزی که بیان معنا را نمایان سازد تا شنونده به حقیقت معنا برسد.[۲]

و در اصطلاح: اصول وقواعدی است که مربوط و متعلق به اظهار مراد گوینده وبیان یک معنی واحد به طرق وترکیبهای گوناگون می بباشد، که دلالت بعضی از آنها بر معنی مورد نظر واضح وروشن تر از بعضی دیگراست.

قوله: اصول وقواعد...

یعنی علم بیان دارای اصول و قواعدی است که هر کس آن اصول و قواعد را بیاموزد، می‌داند که چگونه از یک معنای واحد به عبارتهای گوناگون تعبیر کند؛ به شکلی که برخی از آن عبارتها واضح‌تر و روشن‌تر از بعضی دیگر باشند.

۱- شرح مختصر. ۲- جواهرالبلاغه.

وَبیانِ الْمَعْنَی الْواحِدِ بِتَراکِیْبَ مُخْتَلِفَةٍ

قوله: وبیان المعنی الواحد...

مقید کردن «المعنی» به «الواحد» بیانگر این است که عبارات گوناگون مفید یک معنی باشند؛ اگر معانی متعدد به طرق گوناگون آورده شود وبعضی واضح‌تر از بعضی دیگر نیز باشند؛ مربوط به علم بیان نمی باشد و از تعریف آن خارج است.[۱]

قوله: بتراکیب مختلفة...

این عبارت شامل تمام ترکیب‌هایی که از جهت لفظ و عبارت مختلف‌اند نیز میشود؛ اعم از اینکه، وضوح دلالت داشته باشند یا نداشته باشد؛ زیرا می توان یک معنای واحد را با چند عبارت مترادف ایراد کرد، مانند اینکه از مرگ کسی این گونه تعبیر شود:

او مرد.

او در گذشت.

او جان سپرد.

او فوت کرد.

او جان داد.

او وفات کرد.[۲]

۱- حاشیه علی الرسالة السمرقندیه. ۲- کرانه‌ها.

بَعْضُها أَوْضَحُ دَلالَةً عَلَيهِ مِنْ بَعْضٍ،

در تمام این جملات یک معنا را که با چند عبارت مترادف ایراد شده مشاهده می کنیم که تنها در لفظ تفاوت دارند نه در وضوح دلالت.

اما بیان یک معنای واحد با عبارتهایی که فقط در لفظ متفاوتند و در وضوح دلالت بر معنی اختلاف ندارند از قلمرو علم بیان خارج است. لذا مصنف قید «بعضها اوضح الخ» را لازم دانست تا تعریف جامع و مانع باشد.

قوله بعضها اوضح....

همان گونه که بیان کردیم این قید، تراکیبی را که از جهت لفظ و یا عبارات مختلف‌اند ولی وضوح دلالت ندارند از تعریف علم بیان خارج می‌کند. وشامل ترکیبهای مختلفی می شود که دلالتشان بر وضوح متفاوت است.

خلاصه:

ترکیب و عبارتهای که برای بیان کردن معنای واحد می‌آورند باید اختلاف در وضوح دلالت داشته باشند، یعنی بعضی ازآنها واضح و بعضی دیگر واضح‌تر باشند.

ترکیبهای مختلف که برای یک معنا آورده می شود و در وضوح دلالت متفاوت است، بر دو قسم است.

الف) برخی از ترکیبها از حیث تشبیه و مجاز و کنایه و استعاره و.... وضوح

كَأَداءِ جُودِ زَيْدٍ بِكَثِيرِ الْرَّمَادِ وَجَبَانِ الْكَلْبِ وَمَهْزُولِ الْفَصِيْلِ.

دلالت آنها متفاوت است. مانند: اینکه از رویداد مرگ زید چنین تعبیر کنیم[۱]:

زید چون گوهر، درصدف خاک نهان شد.

زید تا ملکوت اعلا پرواز کرد.

زید برای همیشه غروب کرد.

زید سر بر بالین خاک نهاد.

زید به لقای حق شتافت.

زید تا وادی خاموشان کوچ کرد.

وضوح دلالت این سخنها که به روش تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه ارائه شده، متفاوت است .

ب) برخی از ترکیبها از حیث لوازم، وضوح دلالتشان متفاوت است؛ نه از جهت تشبیه و مجاز و کنایه.

قوله: کأداء جود زید ....

مانند مثالهای مصنف، که سخاوت زید را، با جملات زیر بیان می‌کند:

کثیر الرماد: فراوان خاکستراست.

مهزول الفصیل: شتری که بچه‌اش لاغر است.

جبان الکلب: ترسو سگ است.

۱- کرانه‌ها.

...

این لوازم، برخی بدون واسطه سخاوت زید را می‌فهماند، و بعضی با یک واسطه و بعضی دیگر با چند واسطه.

و چون وسائط اولی از دومی و دومی از سومی کمتر است به همین ترتیب دلالت هر یک از آن‌ها بر معنی مراد- سخاوت زید- نسبت به مثالی که بعد از آن می‌آید واضح‌تر می‌باشد.

مثلاً: (سخاوت زید) لوازم مختلفی دارد که بر آن دلالت می کنند، بدین ترتیب.

زید سفره می‌گسترد.

گربه‌های زید چاق هستند.

سگهای زید ترسو هستند.

و در خانه زید باز است.

همه اینها، از لوازم سخاوتمندی هستند و می‌توان سخاوت او را به وسیله‌ی هر یک از این جملات بیان کرد.

مثلاً در مثال سوم که می‌گوییم: زید سگش ترسو است. چهار واسطه وجود دارد، از ترس سگ به کثرت زدن، و زدن به رفت و آمد، و رفت و آمد، به کثرت مهمان. زیرا ممکن است یک چیز لوازم گوناگونی داشته باشد که برخی از آن لوازم به آن چیز نزدیکتراز بعضی دیگر باشدو انتقال ذهن از آن بعض به آن چیز سریعتر شکل گیرد. چون واسطه اندک است. در این هنگام می‌توان ملزوم را به وسیله الفاظی ادا کرد که برای این لوازم وضع شده است و دلالت ان الفاظ بر آن معنی از جهت

وَموْضُوعُهُ أُمُورُ أَرْبَعَةُ: أَلتَّشْبِيهُ وَالْمَجَازُ وَالْكِنَايَةُ وَالْتَّعْرِيْضُ.

وضوح و خفا متفاوت است.[۱] و توضیح این مطلب دربحث کنایه انشاء الله می خانیم.

موضوع علم بیان:

موضوع علم بیان ۴ چیز است:

۱- تشبیه

۲- مجار

۳- استعاره

۴- تعریض

علم بیان در مورد الفاظ عربی از جهت تشبیه و مجاز و کنایه و تعریض بحث می‌کند و انشاءالله به ترتیب به تعریف و تقسیم هر کدام از اینها می‌پردازیم.

فایده علم بیان:

دوری گرفتن از خطا در چگونگی ایراد معنی خواسته شده و شناخت ایراد معنی واحد به ترکیبهای مختلف در وضوح دلالت.[۲]

فضیلت علم بیان:

علم بیان از بزرگترین علوم ادبی و بلاغی می‌باشد، زیرا به وسیله‌ی علم بیان می‌توان کتاب و سنت و کلام بلغا را فهمید.[۳]

۱- شرح مختصر و شروح التلخیص. ۲. حاشیه علی الرسالة السمرقندیه. ۳. همان مرجع.

...

واضع علم بیان:

بعضی گفته‌اند، شیخ عبدالقاهر است، ولی انچه معلوم است پیش از او در قرن دوم و سوم مقدمات علم معان و بیان فراهم گردیده است. و ابو عبیده، معمربن مثنی در اوائل قرن سوم مسائل این علم را در کتابی به نام (مجاز القرآن) تدوین کرد و پیوسته این دانش اندک اندک به کمال خود نزدیکتر شد تا به امام عبدالقاهر رسید، و او بنیادش را استحکام بخشید و اصول و قواعد آن را تدوین کرد.[۱]

۱- جواهر البلاغه.

التَشْبیهُ: هُوَ الدّلالةُ علی مشارَکَة اَمْرٍ لِآخَرَ فی مَعنیً بالکافِ وَ نَحوهِ بِحَیثُ لا

مقصد اول از مباحث علم بیان تشبیه است.

قوله: التشبیه: هو الدلالة علی مشارکة امر لاخر فی...

تشبیه: در لغت به معنی مانند کردن می‌باشد.

و تعریفی که در اصطلاح علمای این فن متداول است از این قرار است: تشبیه ایجاد مماثلت میان دو چیزی است که اشتراک آن دو در صفت یا صفاتی مورد نظر باشد.

مصنف تشبیه را چنین تعریف می‌کند، تشبیه عبارت است از دلالت بر اشتراک امری با امری دیگر در معنی و وصفی معروف به وجه‌شبه ، به وسیله‌ی کاف لفظی یا تقدیری و امثال آن و این دلالت باید بر سبیل استعاره مصرحه و مکنیه نباشد.

و تشبیه را مانند کردن چیزی در صفت یا صفاتی دانسته‌اند به چیز دگر، که تا اینجا همه علمای بیان اتفاق نظر دارند، ولی درباره‌ی قسمت دوم تعریف که شاید مهم‌ترین قسمت برای بیان مقصود از تشبیه باشد، نظرات مختلفی است که در اینجا به بررسی چند تعریف مهم‌تر می‌پردازیم.

(نگارنده معالم البلاغه): در علم معانی و بیان و بدیع تشبیه را، مانند کردن چیزی به چیزی در معنایی با ادواتی خاص یا بیان مشارکت دو چیز در وصفی از اوصاف توسط الفاظ مخصوص دانسته است.

در جایی دیگر آمده است، تشبیه: یعنی مانند کردن چیزی به چیزی دیگر از جهت تناسبی که منظور گوینده باشد.

يَكُونُ مِنْ قَبيلِ الْاِسْتِعارَةِ الْمُصَرَّحَةِ وَ الْمَكْنِيَةِ.

در دوران اخیر دانشمندانی در این زمینه نظراتی دارند از جمله: دکتر شمیسا در کتاب بیان و معانی خود آورده است اصطلاح تشبیه در علم بیان به معنی مانند کردن چیزی است به چیزی مشروط بر این که آن مانندگی کذب یا حداقل، دروغ نما باشد، یعنی با اغراق همراه باشد.

آنچه که از تعریف‌های مذکور برمی‌آید، این است، که محور اصلی تعریف در همه‌ی آن‌ها یکی است با این تفاوت که با الفاظ مختلف بیان شده و از زوایایی متفاوت به تشبیه نگریسته‌اند.

تشبیه، مانند کردن یک چیز به چیزی دیگر است، ولی این مانند کردن جنبه‌ی کلی ندارد، یعنی در مانند کردن به تمام ابعاد، زوایا، صفات، روحیات، رنگ، و خلق‌وخوی‌های دو طرف برای مانند کردن توجه نمی‌شود، بلکه گوینده با تکیه بر یک صفت یا حداکثر دو یا سه صفت مشترک با توجه به زاویه‌ی تخیل خود همانندی را عموماً درمورد ویژه‌ای بیان می‌کند.

فواید تشبیه

تشبیه فواید زیادی دارد ولی به طور کلی می‌توان گفت غرض از تشبیه: شرح حالات و یا صفات و ویژگی‌های مشبه از جنبه‌های گوناگون برای شناساندن آن به مخاطب، با لطف ادبی خاص و گاه شگفت انگیز و اعجاب آور است.

مصنف مانند اکثر مصنفان تشبیه را پیش از مجاز و استعاره و تعریض بیان

...

کرده است - اگرچه از نظر بلاغت و ظرافت در بیان مافی‌الضمیر در مرتبه چهارم قرار دارد. به این معنی که رساترین سخن آن است که به صورت کنایه القا شود و پس از کنایه، مجاز مرسل و در مرتبه‌ی سوم استعاره و تشبیه در پایین‌ترین مراتب بلاغت قرار دارد- چون پایه و رکن استعاره می‌باشد. و استعاره بر آن بنا نهاده می‌شود.

نکات تعریف

قوله: فی معنیً یعنی در وصفی؛ و این قید، احتراز است از مشارکت در عین مانند (شرک زید و عمرو فی‌الدار) و این نوع جملات را از جمله تشبیه نمی‌شمارند. چون تشبیه در عین است نه در صفت.

قوله: بالکاف، حرف کاف در لفظ باشد مانند:«زید کالاسد» و یا در تقدیر مانند: «والجبال اوتادا»[1] ای کالاوتاد.

قوله: ونحوه، هر چه معنا تشبیه را برساند اعم از اینکه حرف باشد یا فعل و اسم.

۱- النبأ/ ۷.

وَارکَانُهُ أُمُورٌ أَرْبَعَةٌ: اَلْمُشَبَّهُ وَاَلْمشبه‌به، وَوَجْهُهُ وَأَدَاتُهُ.

قوله بحیث لا یکون من قبیل...

تعریف تشبیه چون شامل استعاره مصرحه و مکنیه می‌شد. مصنف دو فصل در آخر- یعنی نبودن به سبک استعاره مصرحه و مکنیه - را اضافه کرد تا تعریف مانع از اغیار باشد. و استعاره مصرحه و مکنیه را خارج کند، چون:

استعاره مصرحه: عبارت است از ذکرمشبه‌به و حذف مشبه و ذکر قرینه‌ای تا دلالت کند بر این که مراد از مشبه‌به، مشبه است مثل (رأیت اسداً فی‌الحمام) به قرینه (فی‌الحمام) از مشبه‌به (اسد) مشبه (رجل شجاع) اراده شده، کلمه (اسد) را در این مثال؛ اصطلاحاً تشبیه نمی‌گویند؛ بلکه استعاره مصرحه می گویند.

استعاره بالکنایه: به تعبیر مصنف آن است که در کلام فقط مشبه مذکور باشد با قرینه‌ای که از ملائمات مشبه‌به باشد مانند (انشبت المنیة اظفارها) و چنین کلامی را تشبیه اصطلاحی نمی‌نامند بلکه استعاره بالکنایه می‌گویند، چون در تشبیه نمی‌توانیم هیچ یک از مشبه و مشبه‌به را حذف کنیم. و توضیح آن خواهد آمد. ان‌شاءالله.

ارکان تشبیه

قوله: و ارکانه امور اربعة...

برای هر تشبیه چهار رکن واجب است.

الف) (مشبّه) به صیغه اسم مفعول یعنی تشبیه شده و آن چیزی است که به چیزی دیگرمانند می شود؛ مانند: کلمه زید در مثال (زیدٌ کالاسد فی الشجاعة)

...

ب) (مشبه‌به) یعنی تشبیه شده به آن وآن شیئی است که چیزی را بدان تشبیه کرده اند مانند: کلمه اسد در مثال بالا.

این دو تا دو رکن اصلی تشبیه‌اند که به آن (طرفین تشبیه) می‌گویند.

ج) (وجه‌شبه) صفت مشترک بین دو طرف تشبیه یا امر ادعایی در تعریف می‌باشد. مانند: شجاعة در مثال بالا.

د) (ادات تشبیه) پل ارتباطی بین مشبه و مشبه‌به است و به کلماتی نظیر: چون، مانند، مثل، بسان گفته می‌شود. و مانند کاف تشبیه در مثال بالا.

یادآوری

مشبه و مشبه‌به دو رکن اساسی و اصلی تشبیه‌اند که هیچ وقت در تشبیه، حذف نخواهند شد و اگر یکی از آن‌ها حذف شود آن وقت استعاره می‌باشد نه تشبیه، زیرا برای تشکیل یک تشبیه به حداقل چیزی که نیاز است دو رکن اصلی یا طرفین تشبیه است.

پس حذف هر یک از دو رکن اساسی تشبیه، تشبیه را دچار تزلزل خواهد کرد. اما در صورتی که هر کدام از دو رکن دیگر تشبیه، ادات یا وجه‌شبه حذف گردد در اصل تشبیه خللی وارد نخواهد شد؛ بلکه تشبیه را بلیغ‌تر می‌کند.[1]

۱- آئین بلاغت، حواشی مختصر، شروح التلخیص.

وَ وَجْهُهُ مَاكَانَ مُشْتَرَكاً بَيْنَ الْمُشَبَّهِ وَالْمشبه‌به تَحْقِيْقاً نَحْوَزَيْدٌ كَالْأَسَدِ أَوْتَقْدِيْراً نَحْوَ:

(تعریف و تقسیم وجه‌شبه)

قوله: و وجهه ما کان مشترکا بین...

وجه‌شبه امری است مشترک در بین مشبه و مشبه‌به اعم از اینکه برای دو طرف محقق وثابت باشد یا فرضی وخیالی.

و خلاصه: صفت مشترک بین دو طرف تشبیه را وجه‌شبه گویند.

وجه‌شبه به محور اشتراکیی گفته می‌شود که گوینده برای دو سوی تشبیه در نظر می‌گیرد. یا به عبارت دیگر، ملاک انتخاب مشبه‌به برای مشبه از سوی ذهن گوینده وجه‌شبه است.

در برخی کتب علم بیان نوشته‌اند: حکم و قانون وجه شبه این است که در مشبه‌به قویتر از مشبه باشد و گرنه تشبیه سودی ندارد. اما این حکم به طور کلی درست بنظر نمی‌آید.[1]

مصنف وجه‌شبه را به دو قسمت تقسیم می‌کند:

الف) تحقیقی:

وجه‌شبه تحقیقی آن است که آن دو امر برای دو طرف تشبیه موجود و ثابت باشد. مانند: (زید کالاسد) وجه‌شبه یعنی شجاعت در مثال مذکور برای زید و اسد ثابت و محقق است. اگر چه در مشبه‌به قوی‌تر است.

۱- ترجمه جواهر البلاغه سید احمد هاشمی.

أَلنَّجُومُ فِي أَللَّيْلَةِ أَلظَّلْمَــاءِ كَالسُّنَنِ بَيْنَ أَلْبِدَعِ وَأَلْأَ هْواءِ

ب) تقدیری یا تخییلی:

وجه‌شبه تخییلی آن است که محور اشتراکی که گوینده آن را برمی‌گزینـد در دو سوی تشبیه یا یکی از آن‌ها خیالی و ادعایی باشد، یا به عبارت دیگر وجه‌شبه برای یکی، یا دو طرف تشبیه حاصل نگردد مگر بر طریق تخییل و تقـدیر. یعنـی آنچه که محقق و ثابت نیست محقق قرار داده شود. مانند قول شاعر:

النجوم فی اللیلة الظلماء کالسنن بین البدع و الاهواء

یعنی: ستارگانی که در شب تاریک می‌درخشند همانند حکم‌های خـدا اسـت در میان بدعت‌ها و هوس‌ها.

خلاصه و شاهد مثال این است.

«النجوم» مشبه است، و «السنن» مشبه‌به، و وجه‌شبه هیاتی است که از اشیاء درخشان میان چیزهای تاریک به دست آمده است.

این هیات در مشبه‌به «السنن» موجود نیست، چون سنن اجسام نیست تا نور داشته باشد. پس ثابت کردن وجه‌شبه برای مشبه‌به فرضی و خیالی است. یا مانند تشبیه کردن «لال به سوسن» به این دلیل که در سخن ادبی، سوسن زبان دارد، اما قادر به گفتن نیست.

لال مشبه، سوسن مشبه‌به، وجه‌شبه تکلم و حرف زدن است. ثابت کردن تکلم برای سوسن خیالی و فرضی است چون در حقیقت سوسن زبان ندارد.

...

اما مصنف در این رساله اشاره‌ای به دیگر اقسام وجه شبه و طرفین تشبیه نفرموده‌اند، ولی مختصراً برای آگاهی بیشتر اقسام وجه شبه و طرفین تشبیه آن گونه که در کتب آمده است؛ به شرح زیر بیان می‌گردد.

تقسیم تشبیه باعتبار وجه‌شبه:

۱- وجه‌شبه مفرد و حسی: مانند تشبیه «سخن» به «عسل» در حلاوت یا «پوست» بدن به «پنبه» در سفیدی. حلاوت و سفیدی وجه‌شبه مفرد و حسی است.

۲- وجه‌شبه مفرد و عقلی: مانند: تشبیه سخن به دُرّ در ارزش یا تشبیه جهل به موت در عدم ادراک. ارزش و عدم ادراک، وجه‌شبه مفرد و عقلی است.

۳- وجه‌شبه حسی و مرکب: تصویر حاصل از تعدادی تصویر کوچک، وجه‌شبه مرکب.

۴- وجه‌شبه عقلی و مرکب: تنها تفاوت آن با وجه شبه حسی و مرکب در غیر حسی بودن آن تصویر کلی است که دست می‌دهد.

...

۵- وجه‌شبه متعدد حسی: وجه‌شبه متعدد آن است که از یکی بیشتر باشد و اختصاص به یک امر واحد نداشته باشد. مانند وجه‌شبه لطافت و سرخی در تشبیه گونه به گل با وجه‌شبه درخشندگی و گردش در تشبیه قدح شراب به آفتاب.

۶- وجه‌شبه متعدد عقلی: تشبیه آدم سخاوتمندی که منت می گذارد و فخر می‌فروشد به دریا که هم فایده دارد و هم آسیب می‌رساند.

تقسیم تشبیه به لحاظ طرفین تشبیه

۱- طرفین تشبیه حسی باشد- یادآوری: منظور از حسی چیزی است که با یکی از حواس پنج‌گانه ظاهری (بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه) قابل درک باشد. ممکن است که هر دو سوی تشبیه حسی از نوع بینایی باشد، یا هر دو از نوع شنوایی یا غیره باشد.

۲- طرفین تشبیه عقلی باشد: امور عقلی در علم بیان به چیزهایی اطلاق می‌شود که با یکی از حواس پنج‌گانه قابل درک نباشد و وجودی عقلانی داشته باشد.

۳- یک سوی تشبیه حسی و آن سوی دیگر عقلی باشد. که خود بستگی به آن دارد که مشبه عقلی باشد یا حسی یا مشبه‌به عقلی باشد یا حسی.

الف: مشبه عقلی، مشبه‌به حسی

ب: مشبه حسی، مشبه‌به عقلی[1]

۱- آئین بلاغت، حواشی مختصر، شروح التلخیص.

وَأَدَاتُهُ: اَلْكَافُ وَكَأَنَّ وَمِثلُ وَنَحْوُهَا،

تعریف ادات و کلمات آن

قوله (واداته الکاف الخ)

ادات به کلماتی گفته می‌شود که در بین مشبه و مشبه‌به مماثله و مشارکه را برسانند؛ خواه آن ادات فعل باشند مانند: شابه، یشابه، ماثل، یماثل و غیره؛ یا اسم باشند مانند: مثل، شبه، شبیه، ضریب، نحو و غیره؛ یا حرف باشند مانند: کاف و کأنّ، واما کأن وقتی از ادات تشبیه می‌باشد که خبرش جامد باشد ولی اگر خبرش مشتق باشد کأن ادات تشبیه نیست.

و غالباً مشبه‌به بعد از ادات می‌آید؛ خواه آن ادات در لفظ باشد مانند «زید کالاسد» یا در تقدیر مانند «او کصیب من السماء» ای کمثل ذوی صیب من السماء. و گاه مشبه‌به بعد از ادات، نمی‌آید و آن زمانی است که تشبیه مرکب باشد، مانند: آیة «واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء»[1] چون تشبیه حال دنیا است به حال نبات نه به حال آب.

خلاصه ادات تشبیه بر دو قسم است:

الف: قسمتی بر سر مفرد در می آید، و این قسمت بر «مشبه به» وارد می شود.

ب قسمتی بر سر جمله در می آید یا خود جمله است این قسمت بر «مشبه» وارد می شود.

۱- کهف / ۴۵.

وَلَهُ فِي قُوَّةِ الْمُبَالَغَةِ وَضَعْفِهَا مَرَاتِبُ، أَقْصَاهَا حَذْفُ وَجْهِهِ وَأَدَاتِهِ، نَحْوَ زَيْدٌ

نکات تعریف:

۱- ضمیر «اداته» به تشبیه بر می گردد.

۲- لفظ «ادات» خاص است ولی در این عبارت عام و شامل فعل و اسم نیز می شود.

۳- «الکاف و کان و نحوه» شامل نکات زیر می باشد:

الف) برخی از ادات بر سر مشبه‌به در می‌آید. ملفوظ باشد یا مقدر.

ب) برخی بر سر مشبه در می‌آید.

ج) حرف باشد یا فعل و یا اسم. اصل باشد یا مشتقات.

ث) ترتیب ادات بیانگر اعلی و ادنی در مبالغه نیز می باشد.

(تقسیم تشبیه به اعتبار قوت و ضعف مبالغه)

قوله: و له فی قوة المبالغة و ضعفها...

برای تشبیه به اعتبار همه ارکان یا بعضی از آن‌ها در قوت و ضعف مبالغه مراتبی است.

اقصی و اعلی مراتب تشبیه آن است که «وجه‌شبه و ادات» هر دو با هم حذف شوند. خواه مشبه حذف نشده باشد، مانند: «زید اسد». یا حذف شده باشد، مثلاً در هنگام جواب سؤال و یا خبر دادن مانند: قول سائل که گوید «زید» چگونه مردی است؟ در جواب گویند: «اسد» یعنی «زید کالاسد»، یا

أَسَدٌ، وَأَوْسَطُهَا حَذْفُ أَحَدِهِمَا نَحْوَ زَيْدٌ كَالْأَسَدِ، وَزَيْدٌ أَسَدٌ فِي الْجُرْئَةِ.

خبر دادن مانند: «زید اسد».

و اوسط مراتب تشبیه آن است که حذف یکی از ادات و وجه‌شبه شده باشد، خواه مشبه ذکر شده باشد مانند: «زید کالاسد» و «زید اسد فی الجرئه». یا مشبه حذف شده باشد مانند: خبر دادن از زید که گوید «کالاسد» یا «اسد فی الجرئة».

و پایین‌ترین مراتب تشبیه آن است که ذکر هر دو - وجه‌شبه و ادات - شده باشد، مانند: «زید کالاسد فی الجرئة».

علت قوت و ضعف تشبیه:

چنان که می‌دانید تشبیهی رسا است که اتحاد و شباهت در تمام جهات در بین مشبه و مشبه‌به وجود داشته باشد. و این اتحاد و شباهت از حذف ادات و وجه‌شبه نشات می گیرد.

پس هر وقت بخواهید اتحاد در بین مشبه و مشبه‌به باشد باید حذف ادات شود، چون ذکر کردن ادات به معنی تفاوت بین مشبه و مشبه‌به است.

وهر گاه بخواهید تشبیه بین مشبه و مشبه‌به از تمام جهات باشد باید وجه شبه را حذف کنید، چون ذکر کردن وجه‌شبه بمعنی نبودن شباهت در تمام جهات است.

پس زمانی حذف ادات و وجه‌شبه، تفاوت و عدم شباهت در تمام جهات را بردارد؛ کلام را به اعلی مراتب تشبیه می رساند. و اگر حذف یکی از ادات و وجه‌شبه شود، یکی از تفاوت و عدم شباهت در تمام جهات برمی‌دارد، و کلام را به اوسط مراتب تشبیه می‌رساند.

وَأَدْنَاهَا ذِكْرُهُمَا نَحْوزَيْدٌ كَالْأَسَدِ فِي الْجُرْئَةِ.

و اگر ذکر هر دو شود -هم تفاوت و هم عدم شباهت- کلام را به ادنی مراتب تشبیه می‌رساند.

یادآوری

در کتاب مطول می‌فرماید: اعلی و ادنی بودن تشبیه تنها به واسطه ادات و وجه‌شبه نیست بلکه به واسطه‌ی اختلاف ادات و مشبه‌به هم می‌شود. مثلاً «زید کالاسد» برای اعلی و «کالذئب» برای اوسط و «کالثعلب» برای ادنی؛ و «ک» برای اعلی و «کأن» برای ادنی.

تقسیم تشبیه باعتبار وجه‌شبه:

اما در صورت بودن یا نبودن ادات یا وجه‌شبه علمای بیان نام خاصی برای تشبیه گذاشته‌اند. از جمله:

۱- **تشبیه مُفصّل:** به تشبیهی که وجه‌شبه در آن ذکر شده باشد مفصّل گویند. مانند: زید کالاسد فی الجرئة.

۲- **تشبیه مجمل:** به تشبیهی که وجه‌شبه در آن ذکر نشده باشد مجمل می‌گویند. مانند: آیت : والجبال اوتادا.

...

تقسیم تشبیه باعتبار ادات:

۱- تشبیه مؤکد: به تشبیهی که ادات تشبیه در آن ذکر نشده باشد مؤکد یا کنایه یا محذوف الادات گویند. مانند: «الم نجعلِ الارضَ مهادا»[1] ای کالمهاد.

عربی:

انت نجم فی رفعة و ضیاء تجتلیک العیون شرقا و غربا.

فارسی:

شاه ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی.

کردی:

لەبت میم و قەدت ئەلف و زولف چیم.
دەزانی بەم سیانە طالـــبی چیـــم؟.[2]

۲- تشبیه مرسل یا صریح: به تشبیهی که اداتِ در آن ذکر شده باشد مرسل یا صریح گویند. مانند: «یومَ یکون الناس کالفراش المبثوث».[1]

عربی:

انما الدنیا کبیت نسجه من عنکبوت.

۱- النبأ/ ۶.

۲. نالی.

...

فارسی:

فرصت غنیمت است حریفان در این چمن.

فرداست همچو گل همه بـــر بادرفته ایم.

کردی:

تا سەری زولفت لە سەر روو حەلقەدا.

من وەکوو ماری سەر ئاگر خەم دەخوم.

(تقسیم تشبیه باعتبار وجه‌شبه وادات)

تشبیه بلیغ: به تشبیهی که همزمان شامل مجمل و مؤکد شـود بلیـغ گوینـد. مانند: «والجبال اوتادا»

انواع تشبیه از نظر شکل

تشبیه را از نظر تعداد طرفین آن به انواع مختلفی تقسیم می‌کنند:

۱- تشبیه ملفوف: به تشبیهی گفته می‌شود که هر دو سوی تشبیه متعدد باشد؛ بدین گونه که ابتداء چند مشبه جداگانه و سپس چند مشبه‌به را که هـر کـدام بـه یکی از مشبه‌ها برمی‌گردد، ذکر کنند.

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد

چـــراغ مـــرده کجا شمـع آفتاب کجا

...

۲- تشبیه مفروق: به تشبیهی گفته می‌شود که همه مشبه‌ها و مشبه‌به‌ها جداگانه ذکر می‌شوند، در آن هر مشبهی در کنار مشبه‌به خودش آورده می‌شود. یا به عبارت دیگر؛ ابتداء یک مشبه و مشبه‌به آن ذکر می‌شود و سپس مشبه و مشبه‌به دیگری که باز تشبیه مستقلی هستند، ذکر می‌شود .

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل
سلسبیلت کرد جان ودل سبیل

۳- تشبیه تسویه، مزدوج: که چند مشبه ذکر کنند و برای آن‌ها تنها یک مشبه‌به بیاورند.

روزگار من و زلف تو سیه همچو شب است
لب جان بخش تو وگفته من چون رطب است

۴- تشبیه جمع: عکس تسویه است، یعنی برای یک مشبه، چند مشبه‌به می‌آورند.

ای، ماه! چو ابروان یاری گویی
یا همچو کمان شهریاری گویی

۵- تشبیه معکوس یا مقلوب: به تشبیهی گفته می‌شود که نخست مشبه را ذکر کنند و برای آن مشبه‌به را همراه با وجه‌شبهی که الزاماً باید ذکر شود بیاورند و سپس جای مشبه و مشبه‌به را عوض کنند. به عبارتی، مشبه را مشبه‌به قرار دهند با ادعای این که وجه‌شبه در آن روشن تر و قوی‌تر است.

...

ز ســم ستوران و گــرد سـپاه
زمین ماه روی وزمین روی ماه

۶- تشبیه مضمر: به تشبیهی گفته می‌شود که در نگاه اول بـه کـلام، متوجـه مقصود گوینده که در اصل ذکر تشبیه بوده نمی‌شویم، بلکه گمان مـی رود گوینـده سخن خود را عادی و جهت بیان مفهوم برداشت شده اولیـه آورده، ولـی بعـد از اندکی دقت درمی‌یابیم که گوینده به طور پوشیده چـیزی را تـشبیه کـرده اسـت. مانند:

گــر نور مه و روشنی شمع تــو راست
پس کاهش وسوزش من از بهر چراست
چـو لاله در قدحــم ساقیا می ومشک
کـه نقش خال ونگارم نمی رود ز ضمیر

۷- تشبیه مشروط: به تشبیهی گفته می‌شود که مشبهی ذکر شود و مشبه‌به در ذهن گوینده با بیان شرطی، کامل کننده تشبیه باشد.

روی او ماه است اگر بر ماه مشک افشان شود
قد او سرو اســت اگــر بر سرو لالستان شود

۸- تشبیه تفضیل: گوینده ابتدا چیزی را به چیزی تشبیه می‌کند و سپس برای آن که برتری آن را گوشزد کند و بر لذت ادبی حاصل از تصویر بیفزاید، مـشبه را برمشبه‌به ترجیح می‌دهد. مانند:

وَقَدْ يُضَافُ الْمشبه‌به إلَى الْمُشَبَّهِ لِلْمُبَالَغَةِ فِي التَّشْبِيْهِ بِحَذْفِ أَدَاتهِ وَوَجْههِ نَحْو لُجَيْنِ الْمَاءِ

یکی دختـــری داشت خاقان چو ماه
کــــجا ماه دارد دو زلف ســــیاه؟

قوله: وقد یضاف المشبه‌به الی المشبه...

و گاهی مشبه‌به، به مشبه اضافه می‌شود هنگام مبالغه در تشبیه به سبب حذف وجه‌شبه و ادات، یعنی هر وقت بخواهیم در تشبیه مبالغه کنیم باید مشبه‌به، به مشبه اضافه کنیم و ادات و وجه‌شبه را حذف کنیم، مانند: «لجین الماء» در اصل «الماء کالل‌جین فی الصفوة» بوده خواسته‌اند در این تشبیه مبالغه کنند، ادات و وجه‌شبه را حذف کردند ومشبه‌به را، به مشبه اضافه کردند.

و این اشاره است به یکی از اقسام اضافه‌ی تشبیهی، چون علمای علم بیان اضافه‌ی تشبیهی را چنان تعریف می‌کنند: به اضافه‌ای گفته می‌شود که مشبه و مشبه‌به، به هم اضافه شده باشند و باید در این صورت ادات و وجه‌شبه حذف شود. بنا به این تعریف اضافه تشبیهی بر دو قسم است:

الف) اضافه مشبه‌به، به مشبه؛ مانند: لعلِ لب، لجین الماء

ب) اضافه مشبه، به مشبه‌به؛ لب لعل

توجه؛ لام کلمه «للمبالغة» برای توقیت است نه برای تعلیل.

وَقَدْ يُبَالَغُ فِي شَأْنِ الْمُشَبَّهِ أَيْضاً بِقَلْبِهِ مُشَبَّهاً بِهِ نَحْوَ أَبُو حَنِيْفَةَ كَأَبِي يُوسُفَ.

قوله: و قد یبالغ فی شان المشبه...

و نیز گاهی در شأن مشبه واقعی مبالغه می‌شود «مشبه‌به لفظی» هم‌چنان که مبالغه می‌گردد در شأن تشبیهی که ادات و وجه‌شبه‌اش حذف شده باشد به واسطه‌ی قلب و قرارداد مشبه در جای مشبه‌به و بالعکس مثال: ابوحنیفه در فقاهت مانند ابویوسف است، یعنی ابویوسف در فقه اسلامی به چنان درجه‌ی عالی رسیده که باید استادش امام اعظم را به او تشبیه کرد.

شرح وتوضیح و تقسیم این مطلب:

غرض از تشبیه یا مربوط به مشبه است که تقسیم و توضیح آن گذشت.

و یا مربوط به مشبه‌به است. و اگر مربوط به مشبه‌به باشد تشبیه را معکوس گویند. وآن بر دو قسم است:

الف) تشبیه مقلوب.

ب) تشبیه اظهار مطلوب.

تشبیه مقلوب عبارت است از اینکه ناقص را مشبه‌به و کامل را مشبه قرار دهیم تا ادعا کنیم وجه‌شبه از مشبه‌به کاملتر و تمامتراز مشبه است با وجود اینکه در واقع مشبه از مشبه‌به کامل تر وتمام تر است مانند: «الشمس کزید» متکلم ادعا نموده زید از خورشید؛ صفا وبلندی و شرفش بیشتر است به حدی که

...

خورشید را به آن تشبیه کرده.

عربی:

بدا الصَّباحُ كَاَنَّ غُرَّتَهُ وَجْهُ الخَليفَةِ حين يُمْتَدَحُ

یعنی صبح نمایان گشت چنان که پنداری سپیدی آن؛ سپیدی چهره خلیفه است در هنگامی که ستوده می شود.

مشبه «غره الصباح» مشبه‌به «وجه الخلیفه» و وجه‌شبه «صفا» است با آنکه روشنائی و صفای صبح از صورت خلیفه اتم و اکمل است ولی بخاطر مبالغه این چنین تشبیه کرده ایم.

فارسی:

خورشید روشن تخت تو؛ ماه فروزان تاج تو
روی مجره فرش تو چرخ برین ایوان تو

کردی:

قارونه فه‌له‌ک، موسته‌حه‌قی گرتن و خه‌سفه
زیو و زه‌ری شه‌مس و قه‌مه‌ره، دیرهه‌می که‌وکه‌ب[1]

۱- نالی.

...

مصنف از قسم دیگر معکوس بحثی نمی کند. در اینجا خلاصه‌وار به تعریف و شرح آن میپردازیم .

(اظهار مطلوب) تشبیهی است که غرض متکلم اظهار نمودن خواسته‌اش بوسیله‌ی ذکرمشبه‌به ا ست . یعنی تشبیه کرده تا با مشبه‌به خواسته و مطلوب خود را بیان نماید مانند (وجهه کالرغیف) یعنی صورت او در صفا و زیبائی همچون گرده نان است ولی غرض متکلم از این سخن آن بوده که گرسنه بودن و نیازش را به نان بفهماند.

فرق تشبیه و استعاره

وقتی که استعاره بر تشبیه بنا نهاده می‌شد و اختلاف در بین علماء در مثالی چون (زید اسد) و (صم بکم عمی) قرار داشت و تمیز تشبیه از استعاره کار نه چندان سهلی بود، مصنف به تفصیل آنچه که در تعریف تشبیه اصطلاحی داخل می‌شد شروع کرد، و فرمود:

وَاعْلَمْ: أَنَّهُ إِذَا كَانَ الْمُشَبَّهُ مَذكُوراً أَوْ مُقَدَّراً وَكَانَ الْمشبهبه خَبَراً لـه نَحْوَزَيْـدٌ أَسَدٌ، أَوْ فِي حُكْمِ الْخَبَرِ، كَخَبَرِ بَابِ كَانَ وَخَبَرِ باب إِنَّ نَحْوَ كَانَ زَيْدٌ أَسَداً وَ إِنَّ

قوله: واعلم: انه اذا كان المشبه مذكورا...

بدان اگر مشبه مذکور بود و مشبه‌به خبر آن واقع شد مانند «زید اسد» یا اینکه مشبه مقدر و مشبه‌به خبر آن واقع شود، اعم از اینکه حذف ادات شود، مانند: «اسد» به تقدیر «هو اسد» یا حذف ادات نشود، مانند: «کالاسد» در جواب کسی که گفته: «ما حال زید»؟.

یا در حکم خبر باشد مانند خبر باب کان مثل «کان زید اسداً» و «ان زیدا اسد» و یا مفعول دوم باب علمت واقع شود مانند: «علمت زیداً اسداً» و یا حال و یا صفت باشد چون «جائنی زید اسداً و زید الاسد» بنا به قول اصح این‌ها را تشبیه می‌گویند، چون قالب و ریخت کلام در این گونه موارد فقط برای تشبیه است نه استعاره.

توضیح

تفصیل آن چه که در تعریف «تشبیه» داخل می‌شود از این قرار است:

۱- آن چه را همه بدون اختلاف تشبیه می‌شمرند و آن ذکر مشبه، مشبه‌به و ادات تشبیه است. مثل: زید کالاسد.

۲- هر جا مشبه‌به خبر برای مشبه باشد و ادات حذف گردد. مثل: زید اَسَد.

زَيْداً أَسَدٌ، وَالْمفعول الثانى فى باب عَلِمْتُ نَحْوَ عَلِمْتُ زَيْداً أَسَداً وَالْحَالِ وَالْصِّفَة نَحْوَ جَائَنِى زَيْدٌ أَسَداً وَزَيْدٌ أَلْأَسَدُ يُسَمَّى تَشْبِيْهاً، لِأَنَّ صَوْغَ الْكَلامِ لِمُجَرَدِالْتَشْبِيْه.

۳- مشبه‌به خبر برای مشبه محذوف باشد و ادات نیز حذف شود. مثل: اَسَد به تقدیر هوَ اَسَدٌ.

۴- مشبه‌به و ادات ذکر شوند و جواب برای مشبه محذوف باشد. مثل: کالاسد در جواب کسی که گفته: ما حالُ زید؟. که تقدیر زید کالاسد است.

۵- آن جا که مشبه‌به حال باشد. مثل: کر زید اسدا یعنی کالاسد.

۶- مشبه‌به مفعول دوم «عَلِمْتُ» باشد. مثل: عَلِمْتُ زیداً اَسَداً یعنی کالاسد.

۷- مشبه‌به صفت باشد. مثل: «مررت برجُلٍ اسدٍ» یعنی کالاسد.

۸- مشبه‌به مضاف باشد. مثل: شربتُ من ماء اللُّجَیْن به تقدیرماءٍ کاللُّجَیْن. یعنی از آبی که چون نقره بود نوشیدم.

۹- آن جا که به وسیله‌ی «مِن» مشبه در جمله بیان شود. مثل: «حتّی یَتَبَیَنَ لَکُم الخیط الابیض مِنَ الخیطِ الاسود مِنَ الفجر» از «مِنَ الفجر»[۱] فهمیده شده که ما قبلش تشبیه بوده نه استعاره. مشبه «فجر» و مشبه‌به «الخیط الابیض» است. مصنف از موارد نه گانه شش مورد را ذکر کردند.[۱]

۱- آئین بلاغت.

وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ كَذلِكَ نَحْوَ لَقِيْتُ فِي الْحَمَّام أَسَداً يُسَمَّى إِسْتِعارَةً لِأَنَّ صَوْغَ

قوله: و ان لم يكن كذلک نحو...

و اگر موضوع در قالب كلام چنان نبود يعنى مشبه مذكور يا مقدر نبود، مانند: «لقيت فى الحمام اسدا» يا ذكر شده بود منتهى مشبه‌به خبر يا در حكم خبر براى آن نبود يا مفعول دوم باب علمت و يا مفعول سوم باب اعلمت يا حال يـا صـفت واقع نشده بود. مثل: «اظفار المنية نشبت بفلان» لفظ مشبه‌به در مثال اول و لفـظ مشبه‌به يا مشبه در مثال دوم استعاره هستند.

قوله: لان صوغ الكلام لايقاع الفعل...

چون تشكيل و هيات جمله به منظور واقع شدن فعل است. مثـلاً: بـر اسـد و براى تشبيه نيست چون از اسد معنى حقيقى خود قصد نشده بلكه رجـل شـجاع مورد نظر است از اين نقطه نظر نيازى به تقدير ادات تشبيه نيست، بلكه تقـديرش جائز نيست، اما چون استعاره بر تشبيه پى‌ريزى مى‌شود اعتبار آن در درجه‌ى اول لازم است منتهى بعد از ساختن ساختمان استعاره، تشبيه ناديده گرفته مى‌شـود و قصد تشبيه در ذهن پنهان است و بس. وهمچنين چون استعاره بر فراموشى تشبيه پايه‌گذارى شده به منظور ادعا نمودن اين كه مستعارله «مشبه» عين مستعار منـه «مشبه‌به» است تا جايى كه آن چه بر مستعارمنه جارى مى‌شود بر مستعارله نيـز جارى مى‌شود.

أَلْكَلاَمِ لِأَيْقَاعِ أَلْفِعْلِ عَلى أَلْأَسَدِ مَثَلاً لاَلِلْتَشْبِيْهِ، وَقَصْدُ الْتَشْبِيْهِ مَكْنُونٌ فِي الْضَمِير.

پرسش‌ها

۱- علم بیان را تعریف کنید؟

۲- موضوع و فایده‌ی علم بیان را بنویسید؟

۳- تشبیه را تعریف کنید و ارکان آن را با مثال توضیح دهید؟

۴- تشبیه مفرد و مرکب را توضیح دهید؟

۵- تشبیه مرسل و مؤکد را بیان کنید؟

۶- تشبیه مجمل و مفصل را تشریح کنید؟

۷- تشبیه مقلوب را با مثال توضیح دهید؟

تمرین:

برای هر کدام از انواع تشبیه مثال ذکر کنید.

۱-

۲-

۳-

۴-

۵-

۶-

۷-

۸-

...

مقصد دوم از مباحث علم بیان «مجاز» است

بعد از آن که تعریف و اقسام تشبیه به پایان رسید، شروع به تعریف و اقسام مجاز کرد؛ و گفتیم رسالت علم بیان ایراد یک معنی به شیوه‌های گوناگون است که در وضوح با هم اختلاف داشته باشند، و این کار با مجاز نیز ممکن است.

مجاز در لغت مصدر میمی است و گویا به معنی گذشتن و عبور از پل ذکر کرده‌اند.

و در تعریف اصطلاحی آن گفته‌اند: به کار بردن یک لفظ در غیر معنی حقیقی آن است. یا به عبارتی، استعمال لفظ است در غیر موضوع له. پس در مقابل مجاز حقیقت است که باید برای شخص، شناخته شده باشد؛ زیرا در صورتی که معنای اصلی کلمه را ندانیم، امکان پی بردن به معنای مجازی، کار بسیار دشواری خواهد بود.

حقیقت: کلمه‌ایی است که استعمال در معنائی شده، که برای آن معنا وضع گردیده در اِصطلاح کسی که به آن گفتگو می کند.

منظور از اصطلاح کسی که.... الخ) اصطلاحی است که سخن متکلم با مخاطبش بر طبق آن اصطلاح صورت گرفته باشد.

قبل از پرداختن به تعریف و تقسیم مجاز ذکر چند نکته‌ای قابل یادآوری است و آن این که برای پی بردن به معنای غیرحقیقی نیاز به قرینه‌ای است و علاوه بر آن به رابطه‌ایی بین معنای حقیقی و مجازی نیاز است که در علم بیان به آن علاقه

...

می‌گویند.

- قرینه: کلمه یا عبارتی است که برای منصرف کردن ذهن مخاطب از معنای حقیقی کلمه می‌آید.

علاقه: به رابطه و مناسبتی گفته می‌شود که گوینده بین لفظ حقیقی و مجازی قایل است.

- نسبت و اسناد:

اسناد، مطلقاً؛ انشائی باشد یا خبری به دو قسم تقسیم می‌شود:

الف) حقیقت عقلی

ب) مجاز عقلی

اگر اسناد و نسبت فعل معلوم و معنای فعل به فاعل خود داده شود حقیقت عقلی است واین ربطی به علم بیان ندارد.[1]

و اگر اسناد فعل معلوم و معنای فعل به مفعول، مصدر، زمان، مکان و سبب داده شود مجاز عقلی است.

و اسناد فعل مجهول و معنای فعل به مفعول به، حقیقی باشد و اسناد آن به فاعل، مصدر، زمان، مکان، سبب و غیره، باشد مجاز است.

و مصنف به این مطلب اشاره می‌نماید و می‌گوید:

۱- شرح مختصر، حاشیه سمرقندیه.

وَالْمَجَازُ عَلى قِسْمَيْن: أَحَدُهُما عَقْلِيٌ، وَهُوَ نِسْبَةُ أَمْر إِلَی غِيرِمَا حَقُّهُ أَنْ يُنْسَبَ إِلَيْهِ وَذَلِکَ مِثْلُ نِسْبَةِ الْفِعلِ أَوْ مَعْنَاهُ فِيما بُنِیَ لِلْفَاعِلِ إِلَی مُتَعَلَّقِهِ مِنَ الْمَفْعُول بِهِ

قوله: المجازعلی قسمین...

و مجاز مطلقاً بر دو قسم است: یکی از آن‌ها مجاز عقلی است و آن نسبت دادن کاری است به شخصی یا چیزی که حق نیست به آن نسبت داده شود. با وجود علاقه و بودن قرینه‌ای که مانع از اسناد به منسوب الیه واقعی است.

قوله: و ذلک مثل...

و مجاز عقلی مانند نسبت دادن فعل معلوم یا معنای فعل - اعم از مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبه، اسم التفضیل، ظرف- به مفعول و متعلق خود؛ نه نسبت به آنچه که برای آن بنا شده است. از قبیل مفعول به واقعی هر چند فاعل نحوی باشد. مانند: «عیشة رضیت» و «عیشة راضیة».

این مثال است برای فعل و معنا فعلی که به فاعل خود اسناد داده نشده است. بلکه به مفعول به اسناد داده شده؛ چون در اصل «هذه عیشة رضی صاحبها عنها» و «راض صاحبها عنها» بوده‌اند، یعنی زندگی راضی شده است و زندگی راضی است، و حق آن بود که گفته شود صاحب زندگی از زندگی راضی است. پس در این مثال فعل را به مفعول نسبت داده‌اند نه به فاعل و «راضیة» به ضمیر مستتر که در معنی مفعول به است نسبت داده شده و این نوع نسبت دادن مجاز عقلی است.

نَحْوَ عِيْشَةٌ راضِيَةٌ وَعِيْشَةٌ رَضِيَتْ، وَالْمَصْدَرِ نَحْوَ عَلِمَ عِلْمُهُ وَعِلْمُهُ عَالِمٌ.
وَالزُّمَانِ نَحْوَ أَنْبَتَ الرَّبِيعُ الْبَقلَ وَنَهارَهُ صَائِمٌ.

قوله: والمصدر نحو علم علمه وعلمه عالم.

یکی دیگر از انواع مجاز عقلی؛ اسناد دادن فعل یا معنای فعل به مصدر است که لفظاً فاعل باشد مانند «علم علمه» که تقدیراً «علم زیدٌ علمه، و علمه عالم» در اصل «زید عالم علماً» در این مثال ظاهراً فعل بنا فاعل که «علم» است به مصدر که «العلم» می‌باشد اسناد داده شده و«عالم» که معنا فعل است و به ضمیر مستتر که به «علمه» بر می‌گردد، اسناد داد شده و عِلم در حقیقت فاعل نیست بلکه فاعل آن «زید» است مثلاً. پس در این مثال حذف فاعل اصلی شده است و اسناد فعل و معنای فعل را به مصدر داده‌اند. از این نظر مجاز عقلی می‌باشد.

قوله: والزمان نحو انبت الربیع البقل و نهاره صائم

یکی دیگر از انواع مجاز عقلی؛ اسناد دادن فعل یا معنای فعل به زمان است، مانند قول مؤمن که می‌گوید: «انبت الربیع البقل و نهاره صائم»، یعنی بهار گیاه را روياند. روزش روزه است. چون نبات به ربیع و «صائم» به «نهار»که زمان است اسناد داده شد، و در اصل «انبت الله البقل فی الربیع وزید صائم فی النهار» بوده است فاعل حقیقی به ترتیب که الله تعالی و زید است حذف شده و انبت را به ربیع و صائم را به نهار اسناد داده‌اند بر سبیل مجاز عقلی.

وَالْمَكانِ نَحْوَ أَزْهَرَتِ اَلْرِّيَاضُ والرّياض مُزْهِرَةٌ.
و السببَ نحوُ بنى الاميرُ المدينةَ، و الامير بانٍ لَها.

قوله: والمكان نحو ازهرت الرياض و الرياض مزهرة

یکی دیگر از انواع مجاز عقلی، اسناد دادن فعل یا معنای فعل است به مکـان، مانند: «ازهرت الرياض والرياض مزهره» یعنی بوستان شـکوفه کـرد و بوسـتان شکوفا شد. در اصل «انبت الله الزهرة فى الرياض» حذف فاعل حقیقی شـده کـه الله تعالی است و اسناد انبت را به ریاض و مزهره به ضمیر مستتر که بـه الریـاض راجع می شود اسناد داده‌اند بر سبیل مجاز عقلی.

قوله: والسبب نحو بنى الامير المدينة و الامير بان لها

یکی دیگر از انواع مجاز عقلی، اسناد دادن فعل یا معنای فعل است به سـبب. یعنی آنچه را که سبب انجام فعل است فاعل قرار دادن. مانند: «بنى الامير المدينة و الامير بان لها» امیر در هر دو مثال فاعل نحوی است اما فاعـل واقعـی نیـست چون در اصل «بنى العمال المدينة بسبب الامير» بوده؛ پس فاعل حقیقـی حـذف شده است و فعل را به امیر که سبب است اسناد داده‌اند، و این مجاز عقلی است.

خلاصه: گر چه در تمام این مثالها که گذشت مفعول به و مـصدر و زمـان و مکان و سبب، فاعل نحوی واقع شده است ولی در حقیقت فاعل نیـستند؛ و فعـل معنا فعل را به آنها اسناد داده‌اند.

اوْ نسبةِ اَحَدِهِما فی المَبنیِّ للمفعول إلی ملابسهِ مِنَ الفاعِلِ نَحوُ صاحبُ العیشة رَضیِ اَو مرضیة، و الزمان و المکان. او نسبةِ غیر ذلِکَ إلی غیر ذلِکَ نحوُ

قوله: او نسبة احدهما فی المبنی للمفعول الی ملابسه...

یا نسبت یکی از فعل و معنای فعل مجهول است به ملابس خود از قبیل فاعل حقیقی مانند: «صاحب العیشة رضی او مرضی» ضمیر مستتر در این دو کلمه هر چند نائب فاعل می‌باشد منتهی مسند الیه واقعی نیستند چون مرجع آن‌ها صاحب است که در واقع فاعل می‌باشد نه نائب فاعل و مفعول و یا از قبیل زمان مانند: «ضرب الیوم» یعنی روز زده شد. و یا مکان مانند: «ضرب الدار» خانه زده شد.

قوله: او نسبة غیر ذلک الی غیر ذلک...

یکی دیگر از انواع مجاز عقلی غیر از آن است که ذکر کردیم، مانند نسبت غیر فعل و معنای فعل، به غیر آنچه گذشت. مثلاً نسبت مضاف به غیر مضاف الیه واقعی در قرینه استعاره مکنیه نزد سلف و خطیب مانند: «مخالب المنیة نشبت بفلان» در این جمله مخالب مضاف و المنیة مضاف‌الیه. یعنی مخالب به منیت نسبت داده شده که حق آن نبود، چون باید مخالب مثلا به اسد نسبت داده شود و این نسبت به طریق مجاز عقلی درست است. همان گونه که در بحث استعاره مصرحه ان‌شاءالله می‌آید.

نکات متن

١– ملابسه: مراد از ملابسه مشابهت میان مسندالیه حقیقی و مجازی است در

مخالبُ المَنیَة نُشِبَتْ بِفُلانٍ.

تعلق فعل به هر یک از آنها مثلاً در جمله «جری النهر» مسندالیه مجازی که «نهر» است مشابهت دارد به مسندالیه حقیقی که «ماء» است ،از این جهت که فعل جری با هر دو ارتباط دارد ارتباط «ماء» از جهت قیامش به آن و به «نهر» از جهت وقوعش در آن. در اینجا نباید تصور شود اگر علاقه، مشابهت است پس فرق میان مجاز عقلی و استعاره چیست؟ زیرا علاقه در مجاز عقلی مشابهت میان مسندالیه مجازی و حقیقی است، در تعلق فعل به آنها. اما در استعاره مشابهت بین معنی حقیقی و مجازی است.

۲- فعل ملابس فاعل است، چون از آن صادر می‌شود و ملابس مفعول است، چون بر آن واقع می‌گردد و ملابس مصدر و زمان است از آن جهت که جزء مفهوم فعل می‌باشند و ملابس مکان چون محل وقوع فعل است و ملابس سبب چون علت تحقیق آن است.

۲. نسبة غیر ذلک: یعنی نسبت غیر فعل و معنای فعل.

۳. الی غیر ذلک: یعنی نسبت غیر فعل و معنای فعل به غیر متعلق و ملابس.

۴. هو نسبة: نسبت گفت و اسناد فعل و معنای فعل نگفت تا شامل مخالب المنیة و هر چه به آن شباهت دارد، شود. مانند نسبت اضافیت و فاعلیت.

۵. ملابَسِه: بفتح باء و کسر آن اگر مفتوح باشد ضمیر به یکی از فعل یا معنای فعل راجع می‌شود و اگر مکسور باشد به فعل راجع می‌شود.

...

اصل تمام مثال‌های مذکور به ترتیب ذیل است:

۱. هذه عیشة رضی صاحبها عنها: راض صاحبها عنها.

۲. علم زیدٌ علماً: زید عالم علماً.

۳. انبت الله البقل فی الربیع: زید صائم فی النهار.

۴. انبت الله فی الریاض الزهرة: الله منبت الزهرة فی الریاض.

۵. بنی العمال المدینة بسبب الامیر: العمال بانون للمدینة.

۶. العیشةُ رُضیت: العیشة مرضیة.

وَثَانِيْهِمَا لُغَوِيٌّ، وَهُوَ لَفْظٌ أُرِيدَ بِهِ لاَزِمُ مَعْنَاهُ لِجِهَة بينَهُما عَقْلِيَّةٌ كَالْجُرْئَة أَوْ حِسِّيَّةٌ كَالْشَّكْل مَعَ قَرِينة مَانِعَة عَنْ إِرادَتِهِ حَالِيَّةً أَوْ مقالِيَةً، نَحْوَ رَأَيْتُ أَسَداً

قوله: و ثانیهما لغوی و هو لفظ...

قسم دوم از اقسام مجاز، مجاز لغوی است. و مجاز لغوی از لفظ به اعتبار معنی سرچشمه می‌گیرد. چون لفظ به اعتبار معنی دو قسم است؛ یکی حقیقت لغوی و آن عبارت است از استعمال لفظ در معنی موضوع له در اصطلاح اشخاصی که با آن، با هم صحبت می‌کنند؛ و یکی دیگر مجاز لغوی است.

و مجاز لغوی آن است که از لفظ، لازم معنی آن، اراده شود به خاطر وجود علاقه‌ای که میان معنی اصلی و لازم آن است. خواه این علاقه و جهت عقلی باشد. مانند: شجاعت و جرأت در «رأیت اسداً یرمی». یا حسی باشد، مانند: شکل در آیة «فاخرج لهم عجلاً جسداً له خوار» با بودن قرینه مانع از اراده معنی موضوع له «اصلی» اعم از این که این قرینه حال و مقام باشد مانند: «رأیت اسداً» در حال تعریف از مرد شجاع. یا مقالیه باشد مانند: «رأیت اسداً فی الحمام».

قرینه بر دو نوع است:

قرینه حالیه: یعنی پی بردن به مقصود از حالت و سیاق کلام، مانند: «اعتق رقبة» یعنی بنده‌ای را آزاد کن. استعمال رقبه که به معنی گردن است در معنی شخص کامل به قرینه حالیه می‌باشد.

وَرَأَيْتُ أَسَداً فِي الْحَمّامِ. وَذلِكَ إِمَّا مُفْرَدٌ أَوْ مُرَكَّبٌ.
فَالْمُفْرَدُ هُوَالْكَلِمَةُ الْمُسْتَعْمَلَةُ فِي غَيْرِ مَاوُضِعَتْ لَهُ فِي الْصْطِلاَح بِهِ الْتَخَاطُبُ لِجِهَةٍ مَعَ قَرِيْنَةٍ مَانِعَةٍ عَنْ إِرَادَتِه سَوَاءٌ كانَ ذَلِکَ الْاَصْطِلاَحُ لَغُةً كَقَوْلِ الْمُخاطِبِ

قرینه مقالیه: آن است که در کلام لفظ یا الفاظی وجود داشته باشد که بر معنی مورد نظر دلالت کند، مانند: کلمه «فی الحمام» در مثال مذکور.

قوله: و ذلک اما مفرد او مرکب

مصنف بعد از تعریف شروع به تقسیم مجاز لغوی کرد و می‌فرماید که مجاز لغوی یا مفرد است یا مرکب؛ و هر یک از آن‌ها یا مجاز مرسل است یا استعاره، و استعاره مفرد یا مصرحه است یا مکنیه، و استعاره مصرحه یا اصلیه است یا تبعیه؛ که مصنف به همین ترتیب به بحث پیرامون هر یک از آن‌ها پرداخته و می‌گوید:

قوله: فالمفرد هو الکلمة المستعملة...

مجاز مفرد کلمه‌ای است مستعمل در غیرمعنی اصلی خود «موضوع لـه» در اصطلاح و زبان قومی که به آن با هم سخن می‌گویند. هر چند همان معنی در اصطلاح دیگر موضوع له باشد؛ به خاطر وجود مناسبه و علاقه همراه با قرینه که مانع از اراده معنای اصلی آن شود.

قوله: سواء کان ذلک الاصطلاح...

خواه این استعمال، اصطلاح اهل لغت باشد مانند این که شخصی بنا برعرف

بِعُرْفِ اَللُّغَةِ أَسَدٌ لِلّرَجُلِ الشُّجَاعِ، أَوْ شَرْعاً كَقَوْلِ اَلْمُخَاطِبِ بِعُرْفِ الشرعِ صلوةٌ

لغت کلمه «اسد» را برای مرد شجاع به کار برد.

پس اگر کسی به زبان لغوی کلمه «اسد» را برای مرد شجاع به کار گرفت مجاز است چون اسد را در معنی «موضوع له» خود که حیوان مفترس است به کار نگرفته بلکه در معنی مرد شجاع به کار گرفته که لازم معنی آن است.

و یا اصطلاح اهل شرع باشد مانند قول متکلم بعرف شرع «صلوة» را برای دعا استعمال کند.

و یا اصطلاح عرف خاص مانند قول گوینده بعرف علمای نحو، فعل برای حدث «معنی مصدری» را به کار برد.

و یا اصطلاح عرف عام مانند گفتار گوینده بعرف عام «دابة» جنبنده را برای انسان به کار برد مجاز است.

یادآوری

منظور از لغوی واضع لغتی است که کلمه‌ای را برای معنایی وضع می‌کند.

منظور از شرعی شارع یا یکی از متشرعه است که لفظی را از معنای لغوی به معنای شرعی منتقل نموده مثل انتقال کلمه «صلاة» از معنای دعا به معنای ارکان مخصوصه و وضع «صلاة» برای ارکان مخصوصه.

منظور از عرف خاص، اهل هر حرفه، فن، علم یا اصطلاح خاص است که کلمه‌ای را درآن علم و اصطلاح از معنای لغوی نقل نماید و برای معنای خاصی

للدعاء او عرفاً خاصاً كَقول المخاطب بعرف اَلْنَحْوِ فِعْلٌ لِلحدث، أَوْ عرفًا عامًا

قرار بدهد. در عرف خاص ناقل مثل صرفی، نحوی و منطقی معین است.

منظور از عرف عام، عموم مردم اهل یک زبانند و چون فرد یا گروه خاصی لفظ را برای معنایی وضع نکرده عرف عام گفته‌اند مثل این که «دابه» در عرف عام عرب به معنای چهار پا بوده ولی بعد آن را در همین عرف، برای انسانی که مورد اهانت قرار گرفته استعمال کردند و در این معنا مجاز شده.

نکات تعریف

الکلمة: شامل اسم، فعل و حرف می‌باشد و مرکب خارج می‌شود.

المستعملة: کلمه را قبل از استعمال خارج کرد. یعنی کلمه‌ای که برای معنایی وضع شده و در آن معنا استعمال نشده آن را نمی‌توان مجاز یا حقیقت گفت.

فی غیرما وضعت له: حقیقت را خارج کرد، چون حقیقت استعمال لفظ در معنای ما وضع له است.

فی اصطلاح به التخاطب: این فصل هم برای خارج کردن و هم برای وارد کردن آمده است. یعنی از جهتی دخولی است که مثل لفظ «صلاة» به معنای دعا در اصطلاح شرع را داخل در آن می‌کند، زیرا این کلمه در این اصطلاح به معنای دعا مجاز است و اگر چه با اصطلاح لغوی به معنای دعا حقیقت است. و از جهتی خروجی است که «صلاة» به معنای ارکان مخصوصه در اصطلاح شرع را خارج می‌کند. زیرا این کلمه در این اصطلاح به معنای ارکان مخصوصه حقیقت است. اگر

كَقَوْلِ ٱلْمُخَاطِبِ بِعُرْفِ ٱلْعَامِ دَابَّةٌ لِلِانْسَانِ.

چه در اصطلاح لغوی با این معنا مجاز است چون در اصطلاح لغوی به معنای دعا است.

لجهة: معنای این قید این است که بین معنای مجازی و حقیقی باید علاقه و مناسبت باشد مثل شباهتی که بین اسد با مرد شجاع است. و این شباهت بیانگر استعمال صحیح اسد در مرد شجاع می‌باشد. پس این قید غلط را خارج می‌کند چون غلط استعمال لفظ در غیر ما وضع له بدون مناسبت است. مثل «خذ هذا الفرس» در صورتی که منظور از «فرس» کتاب باشد و معلوم است که استعمال فرس در کتاب، استعمال لفظ است در غیر ما وضع له و بدون مناسبت.

مع قرینة مانعة: معنا این است که مجاز نیاز به قرینه مانعه دارد.

قرینه مانعه یعنی چیزی که از وارد شدن معنای حقیقی به ذهن ممانعت کند. با این قید کنایه از تعریف خارج می‌شود؛ زیرا در کنایه اراده معنای اصلی ممکن است، به همین جهت کنایه قرینه مانعه ندارد.

...

پرسش‌ها

۱- حقیقت و مجاز را تعریف کنید؟

۲- حقیقت لغوی و شرعی و عرفی را به طور تفصیل بیان کنید؟

۳- حقیقت عرفی بر چند قسم است؟ با مثال بیان کنید.

۴- مجاز لغوی و عقلی را توضیح دهید؟

۵- مجاز لغوی بر چند قسم است؟ با مثال بیان کنید.

۶- در نمونه‌های زیر علاقه‌های مجاز مرسل را معین فرمایید:

الف) «یدالله فوق ایدیهم».

ب) «فلیدع نادیه».

ج) «ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً».

د) «یجعلون اصابعهم فی اذانهم».

ه) « فتحریر رقبةٍ مؤمنةٍ».

وَاَلْمُفْرَدُ وَاَلْمُرَكَبُ كُلٌّ مِنْهُمَا: إِمّا مُرْسَلٌ،إِنْ كَانَتْ جِهَتُهُ غَيْرَاَلْمُشَابَهَةِ وَهَذِهِ عَلَى أَنْحَاءٍ شَتَّى.

تقسیم مجاز مفرد و مرکب به مرسل و استعاره

همان طور که از محتوای عبارت فهمیده می‌شود، مجاز به «علاقه پیوندی تناسب» نیاز دارد، مصنف به اعتبار علاقه، مجاز را به مرسل و استعاره تقسیم می‌کند و می‌فرماید:

قوله: و المفرد و المرکب کلٌ...

هر یک از مفرد و مرکب یا مرسل است یا استعاره. اما مرسل مجازی است که تناسب بین معنای مجازی و حقیقی غیر مشابهت باشد. و مراد مصنف از مشابهت کار مشترک است نه مشابهت به معنی مصدر.

در کتاب آئین بلاغت می‌فرماید: اگر علاقه‌ی مجاز مشابهت باشد نامش استعاره است و اگر علاقه‌ی مجاز غیر مشابهت باشد مثل سبب و مسببیت نامش مجاز مرسل است.

قوله: و هذه علی انحاء شتی

و جهت غیر مشابه بر اقسام مختلف می‌باشند که بعضی از آن‌ها... به این ترتیب مصنف می‌فرماید: نام‌گذاری کل به اسم جزء، و جزء به اسم کل، و مسبب به اسم سبب، و سبب به اسم مسبب و نام‌گذاری به اعتبار ماکان و ما یکون.

بعضی از علمای علم بیان؛ علائق مجاز مرسل را تا چهل و هفت علاقه نام می‌برند. امام سیوطی در کتاب الاتقان فی علوم القرآن اغلب آنها را با آیات قرآن

وَ ذَلِکَ مِثْلُ تَسْمِيَةِ الْشَيْئِ بِأَسْمِ جُزْئِهِ کَالْعَيْنِ لِلشَّخْصِ الْرَّقِيْبِ،

مثال می آورد.

مصنف بحث مرسل را بر استعاره مقدم داشته، چون استعاره مفصل و مجاز مرسل مختصر است.

علاقه های مجاز مرسل:

در مجاز مرسل، علاقه‌های بسیاری میان معنای حقیقی و مجازی وجود دارد که مهم ترین آنها نزد مصنف عبارتند از:

قوله: و ذلک مثل تسمية الشئ باسم جزئه کالعين للشخص الرقيب

۱- **علاقه جزئیت:** به کار بردن جزء و اراده کل:

و آن مانند نامیدن چیزی است به اسم جزء آن؛ یعنی نام چیزی را برآن چیز نهادن.

مانند «عین» که عضو مخصوص است برای شخص جاسوس به کار می رود. یعنی به جاسوس «عین» می‌گویند. با این که عین جزئی از جاسوس است. و در این مثال عین به شخص رقیب، تشبیه نشده و تناسب بین معنای حقیقی و مجازی غیر مشابهت است بلکه علاقه جزئیه است.

و مانند: استعمال لفظ رقبه (گردن) و اراده کردن انسان در آیه شریفه : (و من قتل مومنا خطا فتحریر رقبه مومنه)[1]

۱- آیه ۹۲ سوره نساء.

أَوْباسْمِ كُلِّهِ كَالْأَصَابِعِ لِلانَامِلِ كَقَوْلِه تَعالی: «يَجْعَلُوْنَ أَصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ مِنَ الْصَوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» أَوْ بِاسْمِ سَبَبِهِ نَحْوَ: رَعَيْنَا الْغَيْثَ أَی النَبَاتَ.

در این نوع تسمیه شرط است که آن جزء، عمده و اختصاص بیشتری به آن شیئ باشد. پس گوش یا دست را نمی‌توان برای آن شخص به کار برد.

قوله: او باسم کله کالاصابع للانامل کقوله تعالی...

۲- **علاقه کلیت**: به کار بردن کل و اراده جزء .

یکی دیگر از انواع مجازمرسل نامیْدن چیزی به اسم کل آن است. یعنی این که نام کل را بر جزء بگذارند، مانند: «اصابع» انگشتان که برای «انامل» سر انگشتان در این آیه‌ی شریفه به کار رفته است: «اصابع» که کل است بر «انامل» که از اجزاء اصابع اطلاق شده است، و خالی از قرینه نیست که نمی توان انگشتان را در گوش فرو برد. و علاقه کلیت است.

قوله: او باسم سببه نحو رعینا الغیث ای النبات...

۳- **علاقه سببیت**: به کار بردن سبب و اراده مسبب.

یکی دیگر از انواع مجازمرسل، «نامیدن چیزی به اسم سبب آن چیز» یعنی اسم سبب را روی مسبب بگذاریم. مانند: «رعینا الغیث» باران را چراندیم که مقصود چراندن گیاهی است که انگیزه پدید آمدنش باران است. به جای این که بگوئیم «رعینا النبات» گفته‌ایم «رعینا الغیث» و کلمه غیث را که سبب است به جای نبات که مسبب است به کار برده‌ایم و خالی از قرینه نیست چون باران

أَوْ مُسَبَّبِهِ نَحْوَ: أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ نَبَاتاً أَيْ غَيْثاً
أَوْ بِاسْمِ مَا كَانَ عَلَيْهِ فِي المَاضِي نَحْوَ: «وَ آتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ أَيْ الَّذِيْنَ

چرانده نمی‌شود و علاقه سببیت است.

قوله: او مسببه نحو امطرت السماء نباتاً ای غیثاً...

۴- علاقه مسببیت: به کار بردن مسبب و اراده سبب.

نوع دیگری از انواع مجاز مرسل، «نامیدن چیزی به نام مسبب» یعنی اسم مسبب را روی اسم سبب بگذاریم. مانند: «امطرت السماء نباتاً» آسمان گیاه باراند. مقصود بارانی است که گیاه می‌رویاند. پس در این مثال، اسم مسبب به کار رفته است و سبب اراده شده. و خالی از قرینه نیست چون از آسمان باران می بارد نه گیاه و علاقه مسببیت است.

قوله: او باسم ما کان علیه فی الماضی نحو و آتوا الیتامی...

۵- علاقه اعتبار ما کان:

.یکی دیگر از انواع مجازمرسل، «نامیدن چیزی به نام پیش آن» یعنی چیزی را به نام آن در زمان گذشته بخوانیم با این که اکنون آن نام را ندارد. مانند: «وآتوا الیتامی اموالهم» اموال یتیمان را به آنان باز گردانید. در این آیه شریفه مقصود از یتامی، کسانی هستند که در زمان گذشته یتیم بودند نه حالا که بالغ شده‌اند.

خلاصه یتامی در این آیه مجازاً بر بالغان اطلاق شده است و قرینه آن دریافت کردن اموال و علاقه آن به «اعتبار ما کان» است.

كَانُوا يَتَامَى فِي الْمَاضِي
أَوْ بِاسْمِ مَا يَكُوْنُ عَلَيْهِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ نَحْوَ: «إنّي أرَانِي أعْصِرُ خَمْراً أيْ عِنَباً».

قوله: او باسم ما يكون عليه فی المستقبل نحو انی...

۶- علاقه اعتبار ما يكون:

یکی دیگر از انواع مجاز «نامیدن چیزی به اسم آن چه در آینده به آن مشهور می‌باشد» یعنی اسم گذاشتن به اعتبار آینده. من در خواب دیدم که شراب می‌فشارم. و قرینه این است که خمر در معنای حقیقی خود به کار نرفته است. مقصود عنب است و علاقه به اعتبار مایکون است و این‌ها مثال‌های مفرد مرسل بودند.

قوله: و اما مثال المركب المرسل كقوله هوای...

مصنف صراحتاً تعریفی از مرکب مرسل نکرده است چون از تعریف مفرد تعریف مرکب هم فهمیده می‌شد و اما تعریف مرکب مرسل عبارت است از ترکیب مستعمل در غیر معنای موضوع له ترکیبی که در اصطلاح کسانی که با آن با هم سخن می‌گویند با وجود علاقه بین معنای حقیقی و مجازی و قرینه مانع از اراده معنای اصلی است.

مرکبات هم‌چون مفردات دارای وضع‌اند؛ با این فرق که وضع مفردات شخصی و وضع مرکبات نوعی است.

وضع شخصی یعنی مربوط به لفظ خاص است اعم از این که لفظ جزئی باشد

وَهَذِهِ أَمْثِلَةُ الْمُفْرَدِ الْمُرْسَل. وَأَمّا مِثَالُ الْمُرَكَّبِ الْمُرْسَلِ كَقَوْلِهِ:

هَوَایَ مَعَ الرَّكْبِ الْيَمانِيْنَ مُصْعِدُ   جَنِيْبٌ و جُثْمَانِي بِمَكَّةَ مُوْثِقُ

یا کلی.

و وضع نوعی یعنی نظر به لفظ خاصی نیست؛ بلکه واضع قانون کلی را در نظر گرفته، چنان که جمله‌های اسمیه را برای ثبوت وضع نموده و جمله های فعلـی را برای حدوث وضع نموده و نیز فعل‌های ماضی برای گذشته وضع شده و مـضارع برای آینده.

و هر یک از مفرد و مرکب هر گاه در غیر معنای وضـعیش اسـتعمال شـود مجاز است. پس چنان که استعمال اسد در مرد شجاع مجاز است؛ اسـتعمال فعـل ماضی در معنای آینده نیز مجاز است.مانند: «اذا وقعت الواقعه».[1]

و این مجاز بدون علاقه نیست. پس اگر علاقه‌اش مـشابهت باشـد در مفـرد استعاره و در مرکب، مجاز مرکب بالاستعاره نامیده می‌شود. و اگر علاقه‌اش غیـر مشابهت باشد مجاز مرسل خواهد بود.

جمله خبری که در معنای اخبار استعمال نـشده باشـد مثـل آیـه «رب انـی وضعتها انثی»[2] است که ظاهرش اخبار است ولـی مقـصود از آن اظهـار تحـسر می‌باشد.این آیه مجاز مرکب غیر استعاره است، مجاز مرکب اسـت بخـاطر آنکـه وضع نوعی جمله‌های خبری اخبار است ودر این آیه، در اخبـار اسـتعمال نـشده پس در ما وضع له خود بکار نرفته. وگفتیم غیر استعاره است ، چـون علاقـه اش مشابهت نیست بلکه ملازمه است زیرا اظهار تحسر لازمه معنای اخبار است.

۱- واقعه/۱.

۲. آل عمران/ ۳۶.

فَأَنَّ هَذَة الْمَرَكَّبَة مَوْضَوعُة لِلْأَخبَارِ وَالْغَرَضُ مِنْهُ لاَزِمُهُ وَهُوَ إظْهَارُ الْتَّحَزُّنِ

ومصنف مثال استعمال مركب مرسل خبری را در انشاء؛چنین ذکر می فرماید. مانند قول شاعر:

هوای مع الرکب الیمانین مصعد جنیب و جثمانی بمکة موثق[1]

یعنی عشق من با قافله یمن کوچ کرد و حال آن که پهلو و جسم من در مکه در زنجیر بود.

این مثال مجاز مرکب مرسل است چون ترکیب این جمله در اصل برای خبر دادن است ولی مجازاً در معنی دیگری به کار رفته است که لازم معنی آن است.

قوله: فان هذة المرکبة موضوعة للاخبار...

همانا این ترکیب وضع شده است برای خبر دادن و آگاه کردن، منتهی غرض از آن ترکیب لازم معنی شعر است یعنی اظهار حزن و اندوهگین بودن است. و علاقه بین ما وضع له و ما قصد به لازمیت است، چون در خبر دادن از رفتن محبوب، تحسر لازم می‌آید و قرینه حالیه است.

واژه‌های شعر

هوای: معشوق و محبوب من

۱– شعر از جعفر بنی عُلبة الحارثی.

...

یادآوری

به نظر علمای سلف مکنیه عبارت است از اسم مشبه‌به مستعار محذوف برای مشبه ملفوظ با در نظر گرفتن اثبات لازم مشبه‌به برای مشبه که این اثبات را استعاره‌ی تخییلیه نامند پس به نظر ایشان تلازم بین این دو استعاره لازم است.

و استعاره‌ی تخییلیه مجاز لغوی نیست بلکه حقیقت لغوی و مجاز عقلی می‌باشد.

اما به نظر زمخشری -که یکی از علمای سلف است - قرینه‌ی مکنیه گاه استعاره‌ی مصرحه‌ی تحقیقیه است و گاه تخییلیه است «مجاز عقلی» و از این نظر ملازمه بین مکنیه و تخییلیه به نظر او وجود ندارد، مانند آیه‌ی «ینقضون عهدالله»

مکنیه: نزد خطیب، حقیقت لغوی و تشبیه مضمر است یعنی ارکان تشبیه در دل گوینده مستور است و تنها به ذکر آن اقناع حاصل می‌گردد و ارکان تشبیه حذف می‌شود اما از لوازم مشبه‌به قرینه‌ای بیان می‌شود که دلیل بر وجود مشبه‌به می‌باشد از این تعریف روشن می‌گردد که خطیب در مورد مکنیه با سلف اختلاف نظر دارد ولی نسبت به تخییلیه با ایشان هم عقیده است و آن را مجاز عقلی می‌داند و معتقد به تلازم میان مکنیه و تخییلیه است.

حقیقت و مجاز لغوی نزد سکاکی:

حقیقت لغوی عبارت است از استعمال لفظ در معنی واقعی خود.

...

مجاز: استعمال لفظ است در غیر معنی موضوع له با وجود علاقه‌ی تشبیه «در استعاره» یا غیر تشبیه «در مجاز مرسل» و بودن قرینه‌ی مانع از اراده‌ی معنی موضوع له.

سکاکی مجاز لغوی را به استعاره و غیر استعاره «مجاز مرسل» تقسیم کرده است.

استعاره به نظر او آن است که یکی از دو طرف تشبیه ذکر شود و مراد از آن طرف دیگر محذوف باشد با ادعا کردن دخول مشبه در جنس و حقیقت مشبه‌به مثلاً اشتراک آن‌ها در مفاد «اسد» و با این ادعا صحیح است اطلاق اسم مشبه‌به بر مشبه در استعاره‌ی مصرحه و اطلاق اسم مشبه بر مشبه‌به و مکنیه با این اعتبار برای مشبه‌به دو فرد متعارف و غیر متعارف خواهد بود و وجود قرینه به منظور نفی اراده‌ی فرد متعارف در استعاره لازم است.

و استعاره را به مصرحه و مکنیه و مصرحه به تحقیقیه و تخییلیه و تمثیلیه تقسیم کرده و تحقیقیه را تفسیر نموده به این که مشبه باید امر محقق محسوس یا محقق عقلی باشد و در مورد تخییلیه می‌گوید آن است که معنایش نه حساً و نه عقلاً ثابت و محقق به نظر نرسد بلکه صورت وهمی محض باشد سکاکی به منظور تقلیل در اقسام استعاره منکر استعاره تبعیه است و هم‌چنین منکر مجاز عقلی و آن‌ها را از اقسام استعاره مکنیه به شمار می‌آورد.

۱- مصرحه تحقیقیه: مانند رأیت اسدا فی الحمام مشبه‌به مذکور شده و مراد از

وَالْتَحَسُّرِ.
وَ أَمَّا إِسْتِعَارَةٌ إِنْ كَانَتْ جِهَتُهُ الْمُشَابَهَةَ كَقَوْلِکَ أَسَداً فِي رَأَيْتُ أَسُداً يَرْمِي فِي

الرکب: قافله

اليمانين: جمع يمان، نسبت داده شده به يمن

مصعد: به معنی بلند شدن از زمین و رفتن است.

جنیب: پهلو

و جثمانی: جسم من

موثق: در زندان به زنجیر بسته شده.

قوله: واما استعارة...

زمانی که مصنف از بحث مجاز مرسل فارغ شد؛ شروع به مجاز استعاره کرد، و گفت «واما استعاره» عطف بر «اما مرسل» یعنی هر کدام از مفرد و مرکب یا مرسل است یا استعاره.

استعاره: در لغت مصدر باب استفعال و به معنی چیزی را به عاریت گرفتن یا عاریت خواستن است.

اما در اصطلاح علمای بیان؛ تعریفاتی متعدد و مختلف دارد؛ ولی مصنف استعاره را چنین تعریف کرده است.

قوله: وان كانت جهته المشابهة....

یعنی استعاره آن است که جهت علاقه بین معنی حقیقی و مجازی مشابهت داشته باشد. یا می‌توان گفت: استعاره آن است که یک تشبیه کامل که تمام ارکان

الاسْتِعارَةِ الْمُفْرَدَة.

آن ذکر شده ادات و وجه‌شبه را با یکی از طرفین تشبیه حذف کنیم و تنها یک طرف تشبیه را ذکر کرده و آن گاه با ذکر نشانه‌ای از طرف دیگر که به آن قرینه نیز می‌گویند در طلب آن طرف تشبیه باشیم.

یا به عبارت دیگر استعاره لفظی است که استعمال شده در معنائی که آن معنی تشبیه به معنای اصلی آن لفظ شده، مانند: «رأیت اسداً یرمی» مثال است برای استعاره مفرده.

«اسد» شاهد مثال است که در معنای مرد شجاع استعمال شده و مرد شجاع که معنای مستعمل فیه «اسد» است به معنای اصلی «اسد» که حیوان مفترس است تشبیه شده.

خلاصه تعریف این است که استعاره لفظی است که معنای مستعمل فیه آن لفظ، به معنای موضوع له آن تشبیه شده. و کلمه یرمی قرینه استعاره است، یعنی این کلمه دلالت دارد که منظور از اسد حیوان مفترس نیست بلکه رجل شجاع است.

یادآوری:

اصطلاحاتی که در این باب استعمال می‌شوند و ارکان و مهره هر استعاره‌ای هستند، عبارتند از:

الف) مستعار منه: عاریت گرفته شده از او، که به جای مشبه‌به است.

ب) مستعار له: عاریت آورده شده برای او، که به جای مشبه است در تشبیه.

ج) مستعار: لفظی است که منقول و دال بر مشبه‌به حقیقی و مستعمل در معنای

وَ كَقَوْلِکَ فِی الْمُرَکَّبَةِ لِلْمُتَرَدِّدِ فِی اَمرٍ إِنِّی أرَاکَ تُقَدِّمُ رِجْلاً وَتُؤَخِّرُ أُخْرَی.

مجازی است.

د) **جامع:** گرد آورنده، که جانشین وجه‌شبه است.

ه) **علاقه:** ارتباط معنوی که بین معنی حقیقی و مجازی کلمه وجود دارد.

وْ) قرینه: لفظ یا حالتی که ذهن شنونده را از معنی حقیقی به مفهوم مجازی آن منصرف گرداند.

قوله: و کقولک فی المرکبة للمتردد...

و مثال استعاره‌ی مرکبه مانند گفته‌ی تو به شخص متردد در کاری گویید. «انی اراک تقدم رجلاً و تؤخر اخری» برای توضیح این مطلب احتیاج به تعریف استعاره‌ی مرکب داریم و آن عبارت است از استعمال کلام در غیر معنی خود با وجود علاقه‌ی مشابهت و قرینه‌ی مانع از اراده‌ی معنی حقیقی، مراد از تعریف آنست که هیات مرکبی که از اموری انتزاع شده تشبیه به هیئت مرکب دیگری شود و بعد هیئت مشبه‌به را بیاورند و هیئت مشبه را اراده کنند. این مثال یکی از ضرب‌المثل‌ها است و تمام ضرب‌المثل‌ها مجاز مرکب بالاستعاره محسوب می‌شوند. «مشبه» هر کسی است که در انجام کاری متحیر و سرگردان باشد. «مشبه‌به» شخصی است که می‌خواهد از جای خود حرکت کند و به راه بیفتد و یک پا را جلو می‌برد و در اثر تردید و پشیمانی دوباره همان پا را به عقب بر می‌گرداند.

فَإِنَّکَ شَبَّهْتَ صُوْرَةَ تَرَدُّدِهِ فِي ذَلِکَ الامْر بِصُوْرَةِ مَنْ قَامَ لِيَذْهَبَ فِي أَمْرٍ فَتَارَةً يُرِيْدُ الذَّهَابَ فَيُقَدِّمُ رِجْلاً وَتَارَةً لاَ يُرِيْدُ فَيُؤَخِّرُ أُخْرَى.

قوله: فانک شبهت صورة تردده فی ذلک...

پس شما صورت و حالت دو دلی فلانی را در کاری تشبیه کرده‌اید به حالت و صورت کسی که به پا خواسته و می‌خواهد برای انجام دادن کاری به جائی دیگر رود؛ یک بار اراده‌ی رفتن می‌نماید و پایش را جلو می‌اندازد و بار دیگر قصد رفتن ندارد و آن را برمی‌گرداند.

قوله: فاستعملت الکلام الدال علی هذه...

پس این جمله‌ای که دلالت می‌نماید بر این صورت -یعنی حالت شخص به پا خواسته- استعمال کرده‌اید برای رفتن فلانی متردد در کاری.

و وجه‌شبه میان آن دو صورت «صورت عقلی مشبه و صورت حسی مشبه‌به» عبارت است از مطلق اقدام «پیش کردن» و احجام «وا پس شدن» که منتزع از تعدادی امور است و قرینه در اینجا حال و مقام است.

توضیح

انی اراک... در تقدیر چنین است «انی اراک تقدم رجلاً مرة و تؤخرها مرة اخری» بنابراین؛ مفعول توخر ضمیر محذوف «ها» است و به «رجل» بر می‌گردد که مؤنث مجازی است و «اخری» صفت مرة محذوف است و معنای آن چنین است: می‌بینیم یک پا جلو می‌نهی و بار دیگر همان پا را به عقب می‌نهی. خوب دقت فرمائید اگر «اخری» را صفت رجلاً محذوف بگیریم بدین گونه

فَاسْتَعْمَلْتَ الْكَلَامَ الدالَ عَلى هَذِهِ الصُوْرَةِ فِي تِلْكَ الصُوْرَةِ وَوَجْهُ الشَّبَهِ بَيْنَهُمَا هُوَ الْإِقْدَامُ تَارَةً وَالْإِحْجَامُ أُخْرَى.

می‌گردد: می‌بینیم یک پا جلو می‌نهی و پایی دیگر به عقب و این غلط است چون این حالت شخص متحیر و سرگردان نیست بلکه حالت شخص مصمم است.ولی مقصود این است که همان پایی را که به جلو می‌نهی همان را به عقب بکشانی.

نکات تعریف:

۱- **فی امر**: به معنای فی فعل است. و ضمیر «تردده» به متردد بر می گردد.

۲- **فیؤخر اُخری**: مفعول یؤخر ضمیر «ها» و «اُخری» صفت برای مرة محذوف است.

۳- **الکلامَ الدالَ**: انی اراک تقدم رجلاً

۴- **الی هذه الصورة**: یعنی صورت کسی که به پا خواسته برای رفتن

۵- **فی تلک الصورة**: صورت فلانی متردد

۶- **اقدام**: یعنی شروع نمودن

۷- **احجام**: یعنی ممانعت و بازداشتن

۸- شرائط مجاز مرکب بالاستعاره این است که اولاً طرفین تشبیه، مثل وجه‌شبه مرکب باشد. مانند مثال مذکور

۹- مراد از مرکب فقط مرکب اسنادی نیست بلکه شامل تضمنی، اضافی، تظریفی نیز می‌شود.

۱۰- شرط نیست که هیئت مشبه‌به تماماً ذکر گردد بلکه اگر بعضی از الفاظ

وَالْإِسْتِعَارَةُ الْمُرَكَّبَةُ إِنْ لَمْ يَشْتَهِرْ إِسْتِعْمَالُهَا تُسَمَّى تَمثِيلاً وَ تَمْثِيلاً عَلَى سَبِيْلِ الْأَسْتِعَارَةِ وَاسْتِعَارَةً تَمْثِيلِيَّةً وَإِنْ اشْتَهَرَ تُسَمَّى مَثَلاً.

مشبه‌به بیاید به گونه‌ای که کل مرکب فهمیده شود کافی است.[۱]

یاد آوری

فرق مرکب مرسل با استعاره‌ی مرکب

تعریف مرکب مرسل با استعاره‌ی مرکب فرق دارد، چون در مرکب مرسل علاقه‌ی مشابهت وجود ندارد. چنان که در استعاره‌ی مفرده نیز چنین بود مثلاً در «رأیت اسدا یرمی» کلمه‌ی اسد در مرد شجاع استعمال شد و مرد شجاع به معنای وضعی و مطابقی «اسد» که حیوان مفترس است تشبیه شده و در استعاره‌ی مرکب «انی اراک» معنای مطابقی این جمله که جلو گذاشتن یک پا و سپس عقب نهادن همان پا است مشبه‌به است و استعمال شده در مشبه که هر شخص متحیر و سر گردانی است.

تقسیم استعاره‌ی مرکب

قوله: والاستعارة المرکبة ان لم...

مصنف استعاره‌ی مرکبه را به دونوع تقسیم می‌کند: تمثیل و مثل:

الف) اگر استعمال آن در معنای مجازی، در بین مردم مشهور و معروف نباشد تمثیل گویند؛ و نام‌های دیگر هم دارد، از جمله تمثیل علی سبیل الاستعاره مانند:

۱- کرانه‌ها، آئین بلاغت.

وَالْأَمْثالُ لاَ تُغَيَّرُ فِي مَضْرِبِهِا عَنْ حَالِ مَوْرِدِهَا، وَإلَّا لَمْ تَكُنْ إسْتِعَارَةً. وَ

انی اراک تقدم...

چون ذکر مشبه و ترک مشبه‌به شده. بعضی از محققین «استعاره تمثیلیه» را بر آن اطلاق نموده‌اند، چون تمثیل به معنی تشبیه است. و فرق تمثیل و تشبیه این است که تشبیه عام و تمثیل خاص، پس کل تمثیل، تشبیه است ولی کل تشبیه، تمثیل نیست.

ب) و اگر استعمال آن در معنای مجازی در بین مردم مشهور باشد مثل گویند. مانند: «فی الصیف ضیعت اللبن».

قوله:والامثال لا تغیر...

شرط «ضرب‌المثل» آن است که هیچ وقت در هنگام استعمال در حالت اصلی خود که داشته تغییر نکند واگر تغییر کند استعاره نیست، چون در استعاره واجب است که الفاظش ثابت باشد، یعنی لفظ مشبه‌به مستعمل باشد در مشبه غیر متغیر.

نکات تعریف:

۱- «**لا تغیر فی مضربها**» مراد از این عبارت عدم تغییر بتذکیر، تانیث، افراد، تثنیه، جمع، و...است.

۲- «**مضربها**» استعمال مثل در مورد غیر از مورد نخستین است.

الاسْتِعَارَةُ الْمُفْرَدَةُ إِمَّا مُصَرَّحَةٌ: اِنْ كَانَ الْمَذْكُورُ الْمشبه به، وَتُسَمَّى إِسْتِعَارَةً تَحْقِيْقِيَّةً لِتَحقُّق مَعْنَاهَا الْمسْتَعَار لَهُ حِساً نَحْوَ رَأَيْتُ أَسَداً فِي الْحَمّامِ أوْ عَقلاً نَحْوَ إهْدِنَا الْصِراطَ الْمُسْتَقِيمَ أَيْ دِيَنَ الْأِسْلاَمَ.

۳- «مورد» استعمال مثل در نخستین «مورد» آن است.

بعنوان مثال جمله «فی الصیف ضیعت اللبن» را که برای اولین بار، مرد پیر به زن جوانش گفت «مورد» است. و در مراتب دیگر «مضرب» است.[1]

تقسیم استعاره‌ی مفرده باعتبار طرفین:

قوله: والاستعارة المفردة اما مصرحة...

مصنف پس از تعریف استعاره‌ی مفرده شروع به تقسیم استعاره‌ی مفرده می‌کند و می‌فرماید:

استعاره‌ی مفرده، یا مصرحه است؛ اگر مستعار منه «مشبه به» مذکور شود و مستعار له «مشبه» از کلام حذف گردد. مانند: «رأیت اسدا یرمی» اسد استعاره‌ی مصرحه، و یرمی قرینه‌ی آن، به این استعاره نیز تحقیقیه گفته می‌شود. به چه علت به این نوع تحقیقیه می‌گویند؟ به خاطر این که معنای مجازی در این استعاره حساً یا عقلاً محقق و ثابت است.

مثال برای استعاره‌ی تحقیقیه حسی «رأیت اسدا فی‌الحمام» مستعارمنه «اسد» است ذکر شده و مستعارله که مرد شجاع است، متروک و قرینه

۱- کرانه‌ها، آئین بلاغت.

وَ قَرِيْنَتُهَا مَا يُذْكَرُ مِنْ مُلائم أو أَكْثَرَ مِنْ مُلاَئِمَاتِ الْمَشَبَّهِ. وَإِمَّا مَكْنِيَّةٌ إِنْ كَانَ الْمَذْكُورُ اَلْمُشَبَّهَ،

«فی‌الحمام» پس اسد که معنای مجازی مرد شجاع است بـه چـشم، محـسوس است.

و مثال عقلی مانند: «اهدنا الصراط المستقیم» ای دین الاسلام، مشبه‌بـه «راه مستقیم» و مذکور و مشبه «دین اسلام» عقلی و محذوف. و از آن همـان مـشبه محذوف اراده گردیده و وجه‌شبه رسیدن به مقصد است و قرینـه‌ی آن «اهـدنا» است.

و مثال دیگر «و انزلنا الیکم نورا مبینا»[1] مـستعارمنه «نـورا» و مـذکور و مستعارله «قرآن» عقلی و محذوف واز آن مـستعارله محـذوف اراده گردیـده و قرینه‌ی آن «انزلنا» است.

قرینه استعاره‌ی مصرحه

قوله: و قرینتها ما یذکر...

و قرینه‌ی استعاره‌ی مصرحه ذکر یک یا چند امر است از ملائمات و مناسبات مشبه، حالیه باشد یا مقالیه؛ مانند: «اهدنا» و «فی الحمام» در مثالهای گذشته که از ملائمات مستعارله - «دین حق و رجل شجاع» - بودند.

قوله: واما مکنیة ان کان...

عطف بر اما مصرحة. یعنی استعاره‌ی مفرده یا مـصرحه اسـت کـه تعریفـش

۱- نساء/ ۱۷۴.

وَ قَرِينَتُها ذِكْرُ مَا يُلائِمُ الْمشبه به. وَتُسَمَّى هَذِهِ أىْ قَرِينَةُ الْمكْنِيَّةِ إِسْتِعَارَةً تَخْيِيْلِيَّةً كَقَوْلِهِ:

گذشت یا مکنیه. اگر در کلام فقط مشبه مذکور باشد و هیچ یک از ارکـان تـشبیه ذکر نشده باشد، استعاره‌ی مکنیه گویند مانند: «اظفار المنیة نشبت بفلان» متکلـم مرگ را نزد خود به درنده تشبیه نمود و سپس «اظفار» را که از مختصات درنده است برای مرگ اثبات نمود و اضافه به منیت کرده. پس این یک استعاره‌ی مکنیه است چون در این مثال فقط مشبه یعنی منیت مذکور است و هیچ یـک از ارکـان تشبیه ذکر نشده است.

قرینه‌ی استعاره‌ی مکنیه

قوله: و قرینتها ذکر ما یلائم المشبه‌به...

و قرینه‌ی استعاره‌ی مکنیه ذکر و بیان امری است که با مشبه به مناسبت داشته باشد و مختص آن باشد، و این قرینه‌ی مکنیه را استعاره‌ی تخییلیه نیز می‌خوانند.

یا به عبارت دیگر استعاره‌ی تخییلیه آن است که یکی از مختصات مشبه‌به را برای مشبه اثبات کنید. پس در واقع استعاره‌ی تخییلیه نشانه و علامت اسـتعاره‌ی بالکنایه است، بنابراین استعاره‌ی تخییلیه لازم و نشانه‌ی بالکنایه است و هر دو در یک مثال جمع می‌شوند. مانند شعر هذلی که می‌گوید:

قوله: اذا المنیة...

یعنی هنگامی که مرگ، چنگ‌هایش را -در پیکرت بیاویزد- می‌یابی که هیچ

إِذَا الْمَنِيَّةُ اَنْشَبَتْ أَظْفَارَها أَلْفَيْتَ كُلَّ تَمِيْمَةٍ لاَ تَنْفَعُ.

کدام از مهره‌ها -که برای دفع چشم زخم می‌آویزند- سود نمی‌بخشد.

هذلی: در درون خویش، مرگ را به حیوانات درنده تشبیه کرده است در اهلاک نفس و آنگاه پس از تشبیه پنهان برای مرگ، اظفار را اثبات کرده است که از ملائم مشبه‌به است. بنابراین تشبیه «منیة» به «سبع» یعنی تشبیه مرگ به حیوانات درنده، استعاره‌ی بالکنایه است و اثبات اظفار برای منیة، استعاره‌ی تخییلیه است.یعنی قوه واهمه تصویر مرگ را به صورت حیوان درنده شروع کرد، پس برای مرگ صورتی را مثل صورت اظفار اختراع کرد سپس لفظ اظفار را بر صورتی که مانند صورت اظفار بود بکار برد.

معنی واژه‌های شعر

منیة: مرگ

انشبت: آویخت، چسباند، فرو برد

اظفار: جمعِ ظفر به معنی ناخن‌ها است

الفیت: یافتی، به دست آوری

تمیمة: مهره‌ای است که برای پناه آوردن از آفت‌ها آن را مورد استفاده قرار می‌داده‌اند.

تقسیم استعاره به اعتبار ملائم

وَ مَا زَادَ عَلَى قَرِيْنَتِهِمَا أَى الْمَكْنِيَّةِ وَ الْمُصَرَّحَةِ إِنْ كَانَ مِنْ مُلاَئِمِ الْمُشَبَّهِ، فَتَجْرِيْدٌ. وَ إِنْ كَانَ مِنْ مُلاَئِمِ الْمشبهبه، فَتَرْشِيْحٌ.

استعاره به اعتبار ذکر یکی از مناسبات مستعار له یا مستعار منه و عدم ذکر یکی از مناسبات آن دو به سه نوع به نام‌های مجرده، مرشحه و مطلقه تقسیم شده است. و مصنف در این‌جا به بحث آن‌ها می‌پردازد، و می‌فرماید:

قوله: و ما زاد علی قرینتها الخ...

آنچه که بر قرینه‌ی استعاره‌ی مصرحه و مکنیه زائد باشد اگر از مناسبات و اوصاف مشبه باشد تجرید یا مجرده نامیده می‌شود. یا به عبارت دیگر مجرده آن است که یکی از مناسبات مستعارله با آن ذکر گردد. مانند: «رایت بحرا علی الفرس یعطی» چون از مناسبات مستعارله -رجل- است.

و اگر از مناسبات و اوصاف مشبه‌به باشد ترشیح خوانند یا به عبارت دیگر مرشحه آن است که یکی از مناسبات مستعار منه با آن باشد، مانند: «اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم»[1]

و مصنف به استعاره‌ی مطلقه اشاره‌ایی نفرمودند. و آن استعاره‌ای است یا اصلاً یکی از مناسبات مستعارله و مستعارمنه در آن نباشد، مانند: «ینقضون عهدالله». یا از مناسبات مستعارله و مستعارمنه با هم مذکور باشند مانند: شعر «لدی اسد» که بعداً می‌آید.

از عبارت مصنف چنین فهم می‌شود که ترشیح و تجرید باید بعد از تمام بودن

۱- بقره/ ۱۶.

وَ قَدْ يَجْتَمعانِ مَعاً نَحْوَ لَدَى أُسَدٌ شَاكِي الْسِّلاَحِ مُقَذَّفٌ لَهُ لِبَدٌ أَظْفَارُهُ لَمْ تُقَلَّم.
فَإِنَّ فى قَوْلَهُ لَدى أَسَدٌ إِسْتِعَارَةٌ. وَالاضَافَةُ فِيْهِ قَرِيْنَةٌ. وَ قَوْلُهُ شَاكِيْ السَّلاَحِ

استعاره و قرینه‌ی آن اعتبار شود، خواه حالیه باشد یا مقالیه، پس قرینه‌ی مصرحه تجرید خوانده نمی‌شود و قرینه‌ی مکنیه هم ترشیح خوانده نمی‌شود چون زائد بر قرینه نیستند و از لحاظ بلاغت، ترشیح رساتراز مطلقه، و مطلقه رساتر از تجرید می‌باشد.

قوله: و قد یجتمعان معاً نحو...

و گاهی ترشیح و تجرید با هم در مثالی جمع می‌شوند، مانند: «لدی اسد شاکی السلاح مقذف له لبد اظفاره لم تقلم»

یعنی پیش من است شیری که سر تا پا مسلح و جنگ آزموده است او دارای یال‌های بر شانه ریخته است و ناخن‌هایش گرفته نشده است.

قوله: فان فی قوله لدی اسد...

مصنف در توضیح شعر و شاهد آن چنین بیان می‌کند. «لدی اسد» استعاره. و اضافه‌ی لدی به اسد قرینه‌ی استعاره است و «شاکی السلاح» تجرید است چون صفت مستعارله است «رجل شجاع» و «له لبد اظفاره لم تقلم» ترشیح است. شاهد در این مثال سه صفت «شاکی السلاح، لبد و اظفاره لم تقلم» است که وصف اول تجرید و دوم و سوم ترشیح است. واما «مقذف» صلاحیت ترشیح ندارد، بلکه یا تجرید است یا وصف مشترک میان مستعارله و مستعارمنه که

تَجْرِیْدٌ و قولَهُ له لِبَدٌ اظفارُهُ لم تقلّم ترشیحٌ.

نمی‌تواند تجرید یا ترشیح شود. و مراد از «قد یجتمعان» اجتماع دو وصف در یک استعاره است که یکی فقط مناسب با مشبه باشد به عنوان تجرید و دیگری فقط مناسب با مشبه‌به به عنوان ترشیح و ذکر یک وصف که هم مناسب با مشبه و هم مناسب با مشبه‌به باشد نه تجرید و نه ترشیح بلکه استعاره مطلقه به حساب می‌آید.

معنی واژه‌های شعر

لدی: به معنی (عند) و (نزد) و از جهت ترکیب لدی اسد خبر است برای مبتداء محذوف تقدیره: انا لدی اسد یا خبر برای کان محذوف مع اسمها تقدیره انا کنت لدی اسد. واگر لدیّ به یاء متکلم اضافه شده باشد لدیّ خبر مقدم و اسد مبتداء مؤخر.[1]

اسد: استعاره برای مرد شجاع

شاکی السلاح: کسی که سر تا پا مسلح است

مقذف: جنگ آزموده

لبد: موهای شیر است که بر شانه‌هایش می‌افتد= یال.

اظفار: جمع ظفر است.

لم تقلم: بریدن، گرفتن مشتق شده از تقلیم.

۱- من احدی ابیات من قصیدة لزهیرابی سلمی المّری: استناره.

...

آن به واسطه وجود علاقه و قرینه مرد شجاع «مشبه» است به صورت مدعی بودن آن از جنس مشبه‌به و با این ادعا آن چه مخصوص مشبه‌به است یعنی اسم جنس و حقیقت لفظ اسد مثلاً برای مشبه نیز ثابت می‌گردد.

۲- مصرحه تحقیقیه که مشبه امر محقق عقلی باشد مانند اهدنا الصراط المستقیم ای دین الحق.

۳- مصرحه تحقیقیه مانند اظفار در قول شاعر و اذا المنیة انشبت اظفارها.

۴- استعاره مکنیه مانند المنیة در مصرع فوق که منظور از آن سبع است منتهی نه سبع حقیقی بلکه سبع ادعائی و فرد غیر متعارف یعنی مرگ.

۵- تمثیل مانند: انی اراک تقدم رجلا و تأخر اخری.

۶- استعاره تبعیه مانند: نطقت الحال نطقت مستعار است برای دلالت بر سبیل استعاره مصرحه تبعیه و سکاکی گوید حال مشبه، متکلم مشبه‌به محذوف و نطقت قرینه است و استعاره مکنیه است.

۷- مجاز عقلی مانند: انبت الربیع البقل، نسبت انبت به ربیع مجاز عقلی است منتهی به نظر سکاکی ربیع مشبه و مراد از آن فاعل حقیقی حق تعالی است (مشبه‌به) و نسبت اثبات به ربیع قرینه است.

۸- استعاره تخییلیه نزد سکاکی عبارت است از صورت وهمی محض که حساً و عقلاً معنی آن محقق نمی‌باشد. مانند: اظفار در مثال مذکور، که در اثر تشبیه مرگ به سبع قوه واهمه موت را به صورت درنده تصویر و مجسم ساخته و در

وَالْقَرِيْنَةُ فِي الْمَكْنِيَّةِ وَالتَّرشِيْحُ فِيْهِمَا أَيْ فِي الْمَكْنِيَّةِ وَ الْمصرَّحَة قَدْيَكُونَان بَاقِيَيْنِ عَلَى مَعْنَاهُمَا الْحَقِيْقِيِّ وَ يَكُونُ الْمُجازُ فيهما فى الْاثبَات، وَذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمُسْتَعارِ لَهُ مُلائِمٌ يَشْبَهُ مَلاَئِمِ الْمُسْتَعارِ مِنْهُ نَحْوَ أَظْفَارُ الْمَنِيَّة نَشِبَتْ

خانه ذهن اظفار خیالی را برای آن اختراع نموده شبیه به چنگال حقیقی سپس لفظ اظفار برآن صورت وهمی اطلاق گردیده که آن را استعاره تصریحیه تخییلیه نامند و در مورد استعاره تخییلیه سکاکی معتقد است که بدون مکنیه تحقق می یابد مانند اظفار المنیة التی کالسبع نشبت بفلان که استعاره تخییلیه در این جمله تشبیه، موجود است بدون وجود استعاره مکنیه، ولی معتقد است هر مکنیه تخییلیه همراه اوست. منتهی علماء و فضلا جز سکاکی و زمخشری معتقد هستند که ملازمه بین مکنیه و تخییلیه وجود دارد.[1]

قوله: والقرینة فی المکنیة و الترشیح فیهما....

مصنف در اینجا مذهب سلف را دنبال نمی‌کند و به بررسی مذهب سمرقندی و سکاکی پرداخته و می‌گوید: قرینه در مکنیه و ترشیح در استعاره مصرحه و مکنیه گاهی بنا به مذهب صاحب کشاف و سمرقندی در معنی حقیقی خود باقی خواهد بود و مجاز در نسبت می‌باشد از این نظر هر یک از آن‌ها مجاز عقلی هستند نه مجاز لغوی و این مطلب - یعنی ابقاء استعمال قرینه مکنیه و ترشیح در معنی حقیقی - در مواردی است که برای مستعارله «معنای مجازی» ملائمی نباشد که

۱- نقل از ترجمه‌ی محمد سعید ابراهیمی.

بِفُلاَن، فَاِنَّ الاَظْفارَ فی المثال قَرینَةٌ وَ نَشِبَتْ تَرْشیحٌ، وَ اِنَّمَا کان الْمَجازُ فِیهما فی الاِثْباتِ. لَکِنَّ الْسَّکَّاکِی جَوَّزَ جَعْلَ قَرینَةِ الْمَکْنِیَّةِ إسْتِعَارَةً مُصَرَّحَةً عَلَی

شباهت به ملایم مشبه‌به «معنای حقیقی» داشته باشد مانند: « اظفار المنیة نشبت بفلان».

قوله: فان الاظفار قرینه ...

مصنف در توضیح این مطلب چنین می فرماید: پس اظفار قرینه مکنیه است و در معنای حقیقی خود استعمال گردیده و نشبت ترشیح و مجاز آنها در نسبت است .

توضیح:

این مثال استعاره مکنیه است، چون مشبه که «المنیه» است ذکر شده و مشبه‌به که «سبع» است ترک شده، و اضافه «اظفار» به «منیه» قرینه آن است و در معنی حقیقی خود که چنگال است استعمال گردیده و «نشبت» ترشیح و تحقیق مجاز در آن‌ها در نسبت است.

و مثال برای ترشیح در مصرحه مانند: «رایت اسدا له لبد» استعاره مصرحه است چون مشبه‌به ذکر شده و مشبه ترک شده و «له لبد» ترشیح است چون از ملائم مشبه‌به می باشد.

قوله: لکن السکاکی جوّز...

لکن برای استدراک است چون از این عبارت چنان بر می‌آید که به نظر

سَبِيْلِ الْتخييل. فَأنَّهُ يَقُولُ لَمَّا شُبِّهَتِ الْمَنِيَّةُ بِالسَّبُعِ فِي اغْتِيَالِ النُّفوسِ أُخَذَ الْوَهْمُ فِي تَصَوِيرِهَا بِصُورَتِهِ وَاخْتِراعِ لَوَازِمِهِ لَهَا فَاخْتَرَعَ لَهَا صُوَةً مثل صورةالاظْفار ثُمَّ أَطْلَقَ عَلَيْهَا لَفْظَ الاظْفَارِ فَيَكُونُ هُناكَ إِسْتِعَارَةَ تَصْرِيحِيَّةٌ تَخْيِيْلِيةٌ لاَ تَحْقِيقِيَّةٌ

سکاکی نیز مانند سمرقندی و زمخشری در چنین مواردی قرینه مکنیه مجاز باشد و استعاره نباشد و مصنف برای رفع چنین توهمی می‌گوید: ولی سکاکی جائز دانسته -هر چند برای مشبه، ملائم شبیه به ملائم مشبه‌به نباشد- قرار دادن قرینه مکنیه به عنوان مصرحه بر سبیل تخییل.

و قوله: فانه یقول...

مصنف خودش نظریه سکاکی را توضیح می‌دهد. و می‌گوید: موقعی که مرگ به درنده در نابود کردن ذی حیات تشبیه شد، قوی واهمه شروع کرد به صورت کشیدن شکل مرگ به صورت سبع درنده و نیز اقدام نمودن به آفریدن و ساختن لوازم سبع برای مرگ، در نتیجه اختراع کرد برای آن، صورت و چنگال وهمی مانند صورت اظفار سبع؛ سپس اطلاق نمود بر این اظفار وهمی، لفظ اظفار موضوع برای چنگال حقیقی درنده.

قوله: فیکون هناک استعارة تصریحیة...

بنابراین توضیح در اینجا استعاره مصرحه تخییلیه وجود خواهد داشت چون اسم مشبه‌به «اظفار حقیقی» بر مشبه «اظفار وهمی» اطلاق شده است و قرینه، اضافه کردن آن به منیت است با این نگریستن باید توجه داشت که اظفار استعاره تحقیقیه نیست، چون مشبه نه حساً و نه عقلاً تحقق ندارد بلکه استعاره وهمی و

لِعَدَمِ تَحقُّقِ مَعْنَاهَا لاَحِسّاً ولاَعَقْلاً بَلْ وَهْماً مَحْضاً. وقَدْ يَكُونَانِ مُسْتَعارَيْنِ مِنْ مُلاَئِمِ الْمُسْتَعارِ مِنْهُ لِمُلاَئِمِ الْمُسْتَعارِ لَهُ إسْتِعَارَةً مُصَرَّحَةً عَلَى سَبِيْلِ التَّحْقِيْقِ إذَا كَانَ لِلْمُسْتَعارِ لَهُ مُلاَئِمٌ يَشْبَهُ مُلائِمَ الْمُسْتَعارِ مِنْهُ نَحْوَ قَوْلِهِ تَعَالى: «يَنْقُضُوْنَ عَهْدَاللهِ» فَأَنَّهُ اسْتُعِيْرَ الْحَبْلُ لِلْعَهْدِ فِي الْنَفْسِ عَلَى سَبِيْلِ الْكِنَايَةِ وَذِكْرُ الْنَّقْضِ

خیالی است.

و قوله: و قد یکونان مستعارین من...

و گاهی قرینه در مکنیه و ترشیح در مصرحه و مکنیه -که از ملایم مشبه‌به محسوب‌اند- در بعضی موارد به عاریت خواسته می‌شوند برای مشبه، به عنوان استعاره مصرحه تحقیقیه وقتی که برای مشبه ملایمی باشد که شباهت داشته باشد به ملایم مشبه‌به.

مثال این که قرینه مکنیه استعاره باشد بر سبیل تحقیق، آیه‌ی «ینقضون عهدالله» است. در این آیه به عاریت گرفته شد «حبل» مشبه‌به محذوف برای «عهد» مشبه ملفوظ در ذهن و بر سبک استعاره مکنیه و بیان نقض در ضمن «ینقضون» یعنی ابطال حبل که از ملایم مستعار منه «حبل» می‌باشد. قرینه‌ای است مستعار برای ملایم مستعار له که ابطال عهد است به عنوان استعاره مصرحه اصلیه حقیقیه و از آن‌ها فعل «ینقضون» و «یبطلون» ساخته شده که اولی مستعار است برای دومی و استعاره تبعیه است و هر یک از این دو استعاره قرینه هستند

قَرِیْنَةٌ مُستَعارَةٌ مِنْ مُلائِمِ الْمُسْتَعارِ مِنْهُ وَهُوَ إبْطَالُ الْحَبْلِ لِمُلائم الْمُسْتَعارِ لَهُ وَهُوَ إبْطَالُ الْعَهْدِ وَ نَحْوَ قَوْلِهِ تَعَالیٰ: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ الله» فَأَنَّهُ اسْتُعِیرَ الْحَبْلُ لِلْعَهْدِ عَلَی سَبِیْلِ الْتَّصْرِیْحِ بِقَرِیْنَةِ الاضَافَةِ إلَی الله تَعالَی وَذُکِرَ الْاعْتِصامُ تَرْشِیْحاً مُسْتَعَاراً مِنْ مُلائِمِ الْمُسْتَعارِ مِنْهُ وَهُوَ الْتَّمَسُّکُ بِالْحَبْلِ لِمُلائِمِ الْمُسْتَعَارِ لَهُ وَهُوَ الْوُثُوقُ بِالْعَهْد..

برای دیگری و جائز است مجاز مرسل باشد به واسطه علاقه اطـلاق و تقییـد. و مثال برای ترشیح که استعاره واقع شود واعتصموا بحبل‌الله.

و قوله: و نحو قوله تعالی «واعتصموا بحبل‌الله»

در این آیه «حبل» استعاره شده برای «عهد» بر سبیل استعاره مصرحه چون «حبل» مستعارمنه و مذکور است و «عهد» مستعارله و محذوف است و وجه شبه رسیدن به مقصود است به قرینه اضافه آن به «الله» تعالی و بیان اعتصاماً، تمسک به «حبل» ترشیح و از ملائم مستعارمنه حبل و مستعار بـرای ملایـم مـستعارله وثوق به عهد است.

ثُمَّ الْمُصَرَّحَةُ إِمَّا أَصْلِيَّةٌ إِنْ كَانَ اللفظ الْمُستعارُ إِسْمَ جِنْسٍ أَىْ إِسْماً دَالّاً عَلَى

تقسیم استعاره به اعتبار لفظ مستعار

قوله: ثم المصرحة اما اصلية...

مصنف بعد از بیان استعاره مفرده به مصرحه و مکنیه؛ شروع به تقسیم استعاره مفرده کرد به اعتبار لفظ مستعار. و می‌فرماید استعاره مفرده مصرحه یا اصلیه است؛ یا تبعیه. اگر لفظ مستعار اسم جنس باشد اصلی گویند. در این تعریف چون گمان می‌رود اسم جنس در عرف علمای نحو مورد نظر باشد و در این صورت تعریف جامع و مانع نمی‌گردد؛ چون اسم جنس در اصطلاح ایشان شامل نظیر «اسامه» نمی‌باشد، هر چند که استعاره اصلیه در آن‌ها جاری می‌گردد و فراگیرنده‌ی مشتقات می‌باشد با وجود این که استعاره در آن‌ها تبعیه است، مصنف برای رفع این توهم اسم جنس را تفسیر و تعبیر می‌کند و می‌فرماید:

قوله: ای اسما دالا علی ذات...

اسم جنس به اسمی گفته می‌شود که دلالت کننده بر ماهیت کلی حقیقی باشد، یعنی ماهیت کلی که صلاحیت داشته باشد برای صدق نمودن بر افراد زیادی بدون اعتبار وصفی از اوصاف اعم از این که لفظ مستعار اسم عین باشد مانند: «اسد» برای مرد شجاع یا اسم معنی مانند: «قتل» برای زدن شدید.

ذَاتٍ صَالِحَةٍ لِأَنْ تَصْدُقَ عَلَى كَثِيرِينَ مِنْ غَيْرِ اعتِبَارِ وَصْفٍ مِن الاوْصَافِ سَوَاءٌ

نکات تعریف

اسم جنس: شامل اسماء ذوات و مصادر می‌باشد؛ اسم ذات مانند کلمه «اسد» برای مرد شجاع در مثال «رأیت اسداً یرمی»، مصدر مانند کلمه قتل برای ضرب شدید در مثال «هذا قتل»

«ای اسماً دالاً علی ذاتٍ» مراد از ذات در این جا آن است که مستقل بالمفهومیة باشد اعم از این که قائم بالنفس باشد مانند فرس یا قائم بالغیر باشد مانند علم.

«ای اسماً دالاً علی ذات صالحة الخ» تعریف اسم جنس است نزد علمای بیان که با تعریف نحویین و وضعیین فرق دارد.

«صالحة لان تصدق علی کثیرین» اعلام شخصیه، مضمرات و اسماء اشارات و موصولات را خارج می‌کند. چون جزئی هستند و استعاره اصلیه شامل جزئی نمی‌شوند.

«من غیر اعتبار وصف من‌الاوصاف» مشتقات‌ی همچون ضارب و قاتل را خارج کرد.

اسم عین: آن است که یقوم بذاته باشد مانند اسد؛ اسم معنی: آن است که یقوم بغیره باشد مانند ضرب.

كَانَ إِسمَ عَيْن كَأَسَدٍ لِلَّرجُلِ الشُّجَاعِ أَوْ إِسْم مَعْنيً كَقَتْل لِلضَّربِ الشَّدِيْد.
وَ إمَّا تَبَعِيَّةٌ إنْ كَانَ ذَلِکَ اللفظُ فِعْلاً أَوْ مُشْتَقّاً مِنْهُ أَوْ حَرْفاً.

یادآوری

اگر در تعریف اسم جنس به اصطلاح نحویین مراد باشد، تعریف استعاره‌ی اصلیه جامع و مانع نمی‌باشد.

الف) جامع افراد نیست به دلیل این که مثل «رأیت اسامة یرمی» از تعریف استعاره‌ی اصلیه خارج می‌شود؛ زیرا «اسامة» اسم جنس نحوی نیست بلکه علم جنس است و بر کثرین صدق می‌کند و به همین دلیل داخل در اصطلاح بیانیین است و جزو استعاره‌ی اصلیه قرار می‌گیرد.

ب) مانع از اغیار نیست به دلیل این که استعاره در مشتقات مثل اسم فاعل، مفعول، صفت مشبه، اسم زمان، مکان، و آلت داخل در استعاره‌ی اصلیه می‌شود چون نکره و مشتق‌اند با آن که به اصطلاح بیانی هم آن‌ها استعاره‌ی تبعیه‌اند.

مانند: اعجبنی القتل، در این مثال ضرب شدید به قتل تشبیه شده بر سبیل استعاره‌ی مصرحه. قتل مشبه‌به و مذکور و «ضرب شدید» مشبه و محذوف و وجه‌شبه: «ایذاء الم» است.

قوله: واما تبعیة ان کان...

وقتی که بیان استعاره‌ی مفرده‌ی مصرحه‌ی اصلیه تمام شد شروع به استعاره‌ی مفرده‌ی مصرحه‌ی تبعیه کرد، و فرمود استعاره‌ی تبعیه آن است که لفظ مستعار،

وَ التَّشْبِيْهُ فِي الاوَّلِينَ أَيْ فِي الفِعْلِ وَالْمُشْتَقِّ لِمَعْنَىَ الْمصْدَر، فَيُقَدَّرُ الْتَّشْبِيْهُ فِي نَطَقَتِ الْحَالُ و الْحَالُ نَاطِقَةٌ بِكَذَا لِلّدَلاَلَة بِالّنُطْقِ فِي إِيْضَاحِ الْمَعْنىَ وَإِيْصالِهِ إِلَى

فعل یا مشتق از فعل یا حروف باشند.

قوله: والتشبیه فی الاولین...

بعد از آن که مصنف استعاره را به اعتبار لفظ مستعار تقسیم کرد و گفت اگر لفظ مستعار اسم جنس باشد استعاره‌ی اصلیه است و اگر لفظ مستعار فعل و مشتقات فعل یا حرف باشد استعاره‌ی تبعیه است؛ شروع به چگونگی تشبیه در فعل و مشتقات و حروف کرد و می‌فرماید: تشبیه در فعل و مشتقات آن، مربوط به معنای مصدری است.چون تشبیه در فعل و مشتقات فعل و حروف نمی‌گنجد؛ زیرا استعاره بر تشبیه بنا شده است و هر استعاره در اصل تشبیه است، و تشبیه اقتضاء می‌کند که مشبه موصوفِ وجه‌شبه باشد؛ یا با مشبه‌به در وجه شبه شریک باشد، و تنها اموری که اجزایش در یک جا جمع می‌شود و پا برجاست می‌تواند موصوف قرار گیرد، مانند: جسم ابیض و بیاض صاف.

اما معانی افعال و صفاتی که از آن‌ها مشتق گشته است نمی‌تواند موصوف قرار گیرد، چون اجزاء آن یک جا جمع نمی‌شود و پا برجا نیست. زیرا زمان، در مفهوم افعال، داخل است و زمان، بر صفات عارض شده است. و باز هم معانی حروف نمی‌تواند موصوف قرار گیرد و این آشکار است و به خاطر همین بود که مصنف در فعل و مشتقات «لمعنی المصدر» گفت.[1]

۱- شرح مختصر، آئین بلاغت، کرانه‌ها، جواهر البلاغه.

الذِّهْنِ فَيُسْتَعارُ لَهَا لَفْظُ النُّطْقِ ثُمَّ يُشْتَقُّ مِنْهُ الْفِعْلُ وَالِّصّفَةُ فَتَكُونُ الْأِسْتِعَارَةُ فِي الْمَصْدَرِ أصْلِيَّةً وَ فِي الْفِعْلِ وَالصَّفَة تَبَعِيَّةً

قوله: فيقدر التشبيه فی نطقت...

پس در این صورت تشبیه فرض می‌شود در مثال‌های «نطقت الحال و الحال ناطقة بكذا» بدین وجه که دلالت حال، تشبیه شده به نطق ناطق و سبب تشبیه؛ اشتراک آن‌ها در معنی جامع «وجه‌شبه» است. یعنی واضح بودن معنی و حصول و رسیدن آن به ذهن، پس استعاره می‌شود برای دلالت لفظ نطق. در این صورت که تشبیه در درجه اول میان دلالت و نطق فرض گردید سپس مشتق می گردد از نطقِ مستعار، فعل نطقت در مثال اول و صفت در مثال دوم، پس از این نقطه نظر، استعاره در مصدر، اصلی می‌باشد و در فعل و مشتقات؛ تبعیه است.

«دلالت حال» مشبه و «نطق ناطق»، مشبه‌به، و آشکار کردن معنی و رساندن آن به ذهن، وجه‌شبه قرار داده می‌شود سپس لفظ «نطق» را برای «دلالت» استعاره می‌آوریم آن گاه از آن، فعل و صفت مشتق می‌کنیم بنابراین، استعاره در مصدر، اصلیه است و در فعل و صفت تبعیه.

مثلاً کسی را می‌بینیم که لباس تازه پوشیده است و شاد و سرحال است. درباره‌ی او می‌گوییم «نطقت الحال بكذا» یعنی حالت و شرایط او این گونه سخن گفت: یا می‌گوییم «الحال ناطقة بكذا» یعنی حالت او گویای این مطلب است. در این دو مثال کلمه «نطقت، ناطقة» فعل و اسم فاعل؛ استعاره‌ی تبعیه است، چون اول دلالت را تشبیه به نطق گوینده کردیم، یعنی همانطور که سخن گفتن، معنی را آشکار می‌سازد و آن را به ذهن شنونده می‌رساند، دلالت حالیه نیز معنی را واضح

وَ الْقَرِيْنَةُ فِيهِمَا أَيْ فِي الْفِعْلِ وَالْمُشْتَقّ ذِكْرُ الْفاعِلِ كَمَا مَرَّ أَوْ الْمَفْعُول نَحْوَ قَتَلَ الْبُخْلَ أَيْ أَزالَهُ وَأَحْيَى السَّماحَ أَيْ أَظْهَرَهُ

می‌کند و به ذهن شنونده می‌رساند. پس اول «دلالت» که مصدر است به «نطق» که مصدر است تشبیه شده است و این استعاره‌ی اصلیه است. آن گاه از نطق، فعل ماضی و اسم فاعل گرفته شده است بنابراین، استعاره در نطقت و ناطقة تبعیه است.

قرینه‌ی استعاره‌ی تبعیه

قوله: والقرینة فیهما ای فی...

مصنف بعد از شرح استعاره‌ی تبعیه، از قرائن آن سخن می‌گوید، و می فرماید قرینه‌ی استعاره‌ی تبعیه در فعل و مشتقات گاهی ذکر فاعل است. چنان که گذشت در «نطقت الحال والحال ناطقة» الحال نمی‌تواند فاعل نطقت باشد؛ زیرا حال، قدرت نطق ندارد، پس معلوم می‌شود نطقت به معنای «دَلَت» است و لفظ حال فاعل «دَلَت» بوده سپس دلالت، تشبیه به نطق شده بعد به وسیله قرینه که «الحال» است مشبه‌به ذکر گردیده و از آن مشبه اراده شده است.

قوله: او المفعول...

یا گاهی قرینه‌ی استعاره‌ی تبعیه در فعل و مشتق از فعل، ذکر مفعول به است مانند: «بخل و سماح» در این دو مثال «قتل البخل ای ازالة و احیی السماح ای اظهرة» بخل و سماح، مفعول به برای «قتل و احیی» شده با آن که مفعول این دو فعل می‌بایست شیئ ذی روح و صاحب جان باشد، پس مراد از قتل و احیاء

أَوْ الْمَجْرُورِ نَحْوَ «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» أَيْ أَنْذِرْهُمْ، أَوْ الْحَالُ وَالْمَقَامُ نَحْوَ قَتَلْتُ زَيْداً أَيْ ضَرَبْتُهُ ضَرْباً شَدِيْداً

معنای غیر حقیقی است یعنی منظور از «قتل» ازالة و مراد از احیاء اکثار است.

به این صورت که «ازالة» تشبیه به قتل شده و جامع اعدام نمودن است و اکثار تشبیه به احیاء گردیده و جامع ظهور و آشکار نمودن است و سپس اسم مشبه‌به برای مشبه استعاره شده و از قَتل و احیاء، فعل قَتَلَ و اَحیی مشتق گردید و به شکل استعاره‌ی مصرحه، مشبه‌به آمد و از آن اراده مشبه شده.

قوله: او المجرور نحو فبشرهم...

یا گاهی قرینه‌ی استعاره‌ی تبعیه، استعاره‌ی مجروری است که بعد از فعل ذکر شده می‌آید. قرینه شدن مجرور از این جهت است که تعلق مجرور به فعل مذکور مناسب نیست. پس باید فعل دیگری که مناسب مجرور است در نظر گرفته شود تا همان نیز متعلق گردد، مانند: «فبشرهم بعذاب الیم» عذاب الیم مناسب با «بَشر» نیست؛ زیرا بشارت دادن مربوط به خبرهای خوشحال کننده است و از این فهمیده می‌شود مراد از بشر «انذر» است یعنی خبرهای حزن‌آور. پس «انذار» به تبشیر مانند شده و وجه‌شبه تضاد است به خاطر «تهکم» سپس از «تبشیر» فعل بشر مشتق شده و به عنوان مستعار منه ذکر گردیده و اراده «انذار» شده که مستعارله است.

قوله: او الحال و المقام...

وَ فِی الثَّالِثِ أَیْ التَّشبیهِ فِی الْحَرْفِ لِمُتَعَلَّقِ مَعْنَاهُ وَالمُرادُ بِمُتَعَلَّقِ مَعْنَاهُ مَا یُعَبَّرُ بِهِ عَنْهُ مِنْ الْمَعانِی الْمُطلَقَة کَالابْتِداء الْمُطْلَقِ وَ نَحْوِه

یا گاهی قرینه‌ی استعاره‌ی تبعیه، استعاره‌ی حال و مقام است که بعد از فعل ذکر شده می‌آید. قرینه شدن حال و مقام از این جهت است که مناسبت حال و مقام به فعل مذکور مناسب نیست. پس باید فعل دیگری که مناسب حال و مقام است در نظر گرفته شود تا همان نیز سازگار گردد، مانند: «قتلت زیدا» زید که در حال حیات است مناسب با «قتل» نیست؛ زیرا قتل به معنی اعدام است و از این فهمیده می‌شود مراد از قتل، ضرب شدید است. پس ضرب شدید تشبیه به قتل شده و وجه‌شبه ایذاء و الم است، سپس از «قتل» فعل مشتق شده و به عنوان مستعارمنه ذکر گردیده و اراده «ایذاء و الم» که مستعارله است شده که مستعارله است.

قوله: و فی الثالث ای التشبیه...

و استعاره‌ی تبعیه در سومی یعنی در حرف در درجه‌ی اول برای متعلق معنی جزئی حرف می‌باشد و در آن تحقق می‌یابد و مراد و مقصود از متعلق معنی حرف معانی کلی است مانند: ابتداء مطلق و نظیر آن چون انتهاء مطلق، ظرفیت مطلق، استعلاء مطلق... که به وسیله‌ی این معانی کلی و مطلق معانی جزئی حرف تعبیر و تفسیر می‌شوند .

مثلاً وقتی که خواسته شود معنی خود «مِن» بیان گردد و گفته شود «من» برای ابتداء مخصوص رفتن از بصره است. مثلاً به جای آن به صورت مسامحه و

فَيُقَدَّرُ التَّشْبِيهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلأُصَلِّبَنَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ» لِلاسْتِعْلاَءِ الْمُطْلَقِ بِالظَرفِيّة الْمُطْلَقَة فِي مُطْلَقِ الاسْتِقْرار فَيُسْتَعارُ لَفْظُ الْمشبهبه لِلْمَشَبَّهِ اَوّلاً ثُمَّ يُسْتَعْمَلُ لَفْظُ الْحَرْفِ الْمَوْضُوْعِ لِجُزئِيَاتِ الْمشبهبه فِي جُزْئِيَاتِ الْمُشَبَّهِ ثانِياً.

به منظور نزدیک به فهم بودن، آن معنی جزئی و مخصوص را چنان تفسیر می‌کنند که من برای ابتداء غایت است هر چند در واقع مستقلاً و ذاتاً معنی‌دار نیست چون در این صورت «من» دارای معنای مستقل و اسم خواهد بود، بلکه متعلق معنی واقعی حرف تعلق جزئی به کلی است. از این نظر مشخص شده مدلول حرف نه در ذهن و نه در خارج به ذات خود حاصل نمی‌یابد بلکه تحقق و تعقل آن به واسطه‌ی مطلق است، حرف در واقع مقصود لذاته نیست بلکه غرض از آن ربط میان دو معنی مستقل به فهم یعنی سیر و بصره مثلاً می‌باشد و آلت است. با توجه به مطالب مذکور مشخص است تشبیه و استعاره اولاً در متعلقات معانی حرف فرض می‌گردد سپس از آنجا سرایت می‌کند به معانی حرف، همان گونه که مصنف به این موضوع اشاره می‌کند و به قول خود می‌گوید.

قوله: فیقدر التشبیه فی قوله تعالی...

پس در قول حق تعالی «ولاصلبنکم فی جذوع النخل» استعلاء مطلق به ظرفیت مطلق که جامع بین دو معنای تمکن و مطلق استقرار است تشبیه فرض می‌شود و اولاً لفظ مشبه‌به «ظرفیت مطلق» برای مشبه «استعلاء مطلق» مستعار می‌شود و سپس لفظ حرف «فی» - موضوع برای هر یک از جزئیات مشبه‌به- در حرف «علی» - موضوع برای فرد جزئیات مشبه - استعمال می‌گردد و

وَ يَجُوزُ فِي الاسْتِعارَةِ التَّبَعِيَّةِ إعْتِبارُ آخَرُ وَهُوَ جَعْلُ قَرِيْنَتِهَا إسْتِعارَةً مَكْنِيَّةً وَجَعْلُ نَفْسِهَا قَرِيْنَتَها مَثَلاً يَجُوزُ فِي مِثْلِ نَطَقَتِ الْحَالُ تَشْبِيْهُ الْحَالِ بِالانسَانِ الْمُتَكَلِّمِ فِي إظْهَارِ الْمَعانِي وَجَعْلُهُ إسْتِعَارَةً مَكْنِيَّةً وَجَعْلُ نَطَقَتْ قَرِيْنَةً عَلَيْها وَكَذا يَجُوزُ إعْتِبارُ التَّشبِيْهِ فِيما دَخَلَ عَلَيْهِ الْحَرْفُ وَجَعْلُهُ إسْتِعارَةً مَكْنِيَّةً وَذِكْرُ

جذوع قرینه است و از ملائم «مشبه» متروک می‌باشد.

قوله: و یجوز فی الاستعارة التبعیة اعتبار آخر...

محققین می‌فرمایند: درست است در استعاره‌ی تبعیه؛ اعتباری دیگر، و آن عبارت است از قرار دادن قرینه‌ی استعاره‌ی تبعیه به استعاره‌ی مکنیه، یعنی از آن استعاره‌ی مکنیه ساخت و عین استعاره‌ی تبعیه را قرینه‌ی آن گردانید مثلاً: جائز است در «نطقت الحال» تشبیه حال به گوینده شود در اظهار معانی و مطالب، و قرار دادن حال به عقیده سکاکی یا انسان گوینده به مذهب سلف و زمخشری یا تشبیه حال به متکلم به عقیده خطیب، استعاره مکنیه و عین نطقت را قرینه آن نمود.

قوله: و کذا یجوز اعتبار التشبیه فیما...

و همچنین جائز است اعتبار تشبیه و استعاره‌ی مکنیه در اسمی که حرف بر آن داخل می‌شود. مانند: جذوع در مثال مذکور و گردانیدن مشبه «جذوع» یا مشبه‌به «ظروف» یا تشبیه جذوع به ظروف، بنا به اختلاف مذاهب، استعاره‌ی مکنیه و ذکر حرف قرینه آن. و آن به این صورت است که جذوع در قول حق تعالی «ولا صلبنکم فی جذوع النخل» استعاره‌ی مکنیه گردد برای ظروف و

الحَرْفِ قَرِيْنَةً عَلَيْها وَذَلِکَ بِأَنْ يُجْعَلَ الْجُذُوعُ فِي قَولِهِ تَعَالی کِنَايَةً عَنِ الظُّرُوفِ والامْکِنَةِ وَيُجْعَلَ فِي قَرِيْنَةً عَلَيْهَا.

وَالاسْتِعارَةُ تُفارِقُ الْکَذِبَ بِبِنَائِهَا عَلَی التَّأْوِيلِ أَیْ بِجَعْلِ أَفْرادِ اللفْظِ عِلَی

امکنه. و لفظ «فی» را قرینه‌ی آن قرار دهیم. «جذوع» مشبه مذکور «ظروف» مشبه‌به متروک و «فی» قرینه است.

و قوله: والاستعارة تفارق الکذب...

شاید بعضی گمان کنند که دروغ و استعاره با هم یکسانند. مثلاً اگر «جائنی اسد» بگوئیم و منظور مرد شجاع باشد این کلام از جهتی استعاره است و از سوی دیگر چون اسد مرد شجاع نیست دروغ است. مصنف «رحمه‌الله علیه» چنین گمانی را رد می‌کند و می‌گوید استعاره با دروغ دو فرق دارد: فرق اول از جهت معنا این است که متکلم استعاره را بر تأویل بنا می‌گذارد. مثلاً در «رأیت اسداً یرمی» ادعا می‌کند که مرد شجاع داخل در جنس حیوان مفترس است یعنی مشبه‌به «اسد» دارای دو فرد متعارف و غیرمتعارف است ولی در کذب چنین تأویلی موجود نیست.

و فرق دوم از جهت لفظ این است که متکلم در استعاره بوسیله قرینه می‌فهماند که خلاف ظاهر را اراده نموده همان طور که در مثال مذکور متکلم بوسیله‌ی «یرمی» فهمانده که از کلمه «اسد» مرد شجاع را که خلاف ظاهر است اراده کرده ولی در کذب چنین قرینه‌ای قرار ندارد. علاوه بر این متکلم اصرار بر اثبات ظاهر کلام خود دارد و سعی می‌کند در کلامش قرینه‌ای که مخالف با ظاهر

قِسْمَيْنَ مُتعارَفاً وَغَيْرَ مُتَعارفٍ. وَاسْتعمالُهُ فِي غَيْرِ المُتَعَارِفِ وَ بِنَصْبِ الْقَرِينَةِ عَلَيْهَا وَ تُفَارِقُ الْغَلَطَ بِوُجُودِ الْجِهَةِ فِيْهَا دُوْنَهُ

کلامش باشد پیدا نشود.

قوله: و تفارق الغلط بوجود الجهة فیها...

و از طرفی استعاره با غلط هم فرق دارد، و این فرق بر بودن علاقه و جهت در استعاره است، اما در غلط، بدون علاقه است. مانند: «خذ الفرس» در حالی که اشاره به کتابی کنید که در دست دارید چون بین کتاب و فرس هیچ گونه علاقه‌ای موجود نیست این غلط است و استعاره نیست و فرق دیگری هم دارد که استعاره مع‌القصد است ولی غلط بدون قصد است.

نکات تعریف:

ببنائها: باء ببناء به معنای سببیت است.

ای: التأویل را تفسیر می‌کند.

بجعل: یعنی قرار دادن افراد مفهوم لفظ بر دو قسم.

افراد اللفظ: یعنی متعارف و غیر متعارف. مثلا افراد اسد دو قسم است:

متعارف: آن است که نزد مردم مشهور است مانند شیر درنده وآن حیوان در اوج بی‌باکی و توانمندی است و دارای پیکر ویژه‌ی است.

و غیر متعارف: مرد و آن حیوانی است که همان بی‌باکی را دارد لیکن آن پیکر ویژه و قیافه‌ی مخصوص را ندارد.

وَ قَد يُطْلَقُ الْمَجازُ عَلی کَلِمَةٍ تَغَیَّرَ اِعْرابُها بِحَذْفِ لَفْظٍ نَحوُ جاءَ رَبُّکَ وَ اسْأَلِ

واستعماله: استعمال لفظ در غیر متعارف چون جهت دارد.

و بنصب: عطف بر بناء است و فرق دوم از لحاظ لفظ را بیان می‌کند.

قرینه: قرینه‌ای که مانع از اراده معنی موضوع له باشد و وجود قرینه برای این است که مراد خلاف معنی ظاهرش است.

علیها: ضمیر ها به استعاره بر می‌گردد.

قوله: و قد یطلق المجاز علی...

نوع دیگر از انواع مجاز، مجاز در اعراب است، و آن کلمه‌ای است اعم از اسم، فعل و حرف که اعراب اصلیش عوض شده و اعراب دیگری گرفته باشد و مجاز اعرابی بر دو قسم است:

الف) تغییر کردن اعراب آن کلمه به سبب حذف لفظی باشد مانند: «و جاء رَبُّک» و «واسئل القریة» که در اصل «جاء امر ربک. واسئل اهل القریة» بوده که در این مثال‌ها کلمه‌های «ربک و القریة» به ترتیب فعلاً، فاعل و مفعول جاء و اسئل هستند ولی قبلاً اعراب مجرور داشتند؛ زیرا مضاف‌الیه بوده‌اند و اعراب نصب برای این کلمات مجاز اعرابی است.

ب) تغییر کردن اعراب آن کلمه به سبب زیاد کردن لفظی باشد. مانند: «لیس کمثله شیئٌ» که در اصل «لیس مثله شیئ» بوده. (مثله)، خبر مقدم و منصوب به لیس است و با زیاد شدن «کاف» زائده مجرور گردیده.

الْقَرْيَةَ اَی جاءَ اَمْرُ رَبِّکَ وَ اسْأَلْ اَهْلَ الْقَرْيَة. اَو بِزِيادَةِ لَفْظٍ نَحوُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيئٌ ای لَيْسَ مثلَهُ شِيئٌ.

و مجاز این آیت به این قرار است که اعراب اصلی (مثله) نصب بوده چون خبر لیس است و حالا مجرور است. چون کاف حرف جر بر سرش داخل شده. پس اعراب جر برای (مثله) مجاز اعرابی است.

واژه‌ی مجاز، یا بر اساس اشتراک لفظی یا بر حسب تشابه بر کلمه‌ای که اعرابش تغییر کرده باشد اطلاق می‌شود و این نوع از مجاز، حقیقی محسوب می‌شود؛ چون مستعمل بر معنی موضوع له می‌باشد به همین خاطر تغییر اعراب آن را مجاز نامیده‌اند.[1]

نکات تعریف:

قد: برای تقلیل است و اشاره به این که اطلاق مجاز بر مجاز اعرابی کم است.

المجاز: منظور لفظ و اسم مجاز است.

بحذف: باء سببیه متعلق به تغییر.

و اسئل القرية: علاوه بر مجاز اعرابی احتمال مجاز لغوی هم دارد از قبیل ذکر محل و اراده‌ی حالّ باشد.

۱- شرح مختصر.

...

پرسش‌ها

۱- استعاره را تعریف کنید؟

۲- فرق بین استعاره و مجاز مرسل در چیست؟

۳- استعاره‌ی مصرحه را به طور کامل تعریف کنید.

۴- استعاره‌ی مکنیه را به همراه مثال تشریح نمایید.

۵- استعاره‌ی تخییلیه را با مثال توضیح دهید.

۶- فرق بین استعاره‌ی مصرحه و مکنیه در چیست؟

۷- استعاره‌ی مرشحه را به طور کامل توضیح دهید.

۸- استعاره‌ی مجرده را به همراه مثال بیان کنید؟

۹- استعاره‌ی مرکبه را کاملاً بازگو کنید.

۱۰- تمرین:

وَالْكِنايَةُ لَفْظٌ مُفْرَدٌ أَوْ مُرَكَّبٌ أُرِيْدَ بِهِ لاَزِمُ مَعْنَاهُ مَعَ جَوَازِ إِرَادَتِهِ مِنْهُ؛

مقصد سوم از مباحث علم بیان کنایة است

قوله: والکنایة: لفظ مرکب ارید به لازم معناه مع جواز ارادته منه

کنایه؛ در لغت مصدر «کنی یکنی» و یا «کنا یکنو» هم به صورت ناقص یائی و هم به صورت ناقص واوی به معنای پوشیده سخن گفتن است و ترک تصریح است.[1]

اما در اصطلاح؛ لفظ مفرد یا مرکبی است که از آن لازم معنایش، اراده شده است، و ارادهی معنای اصلی همراه ارادهی معنای لازم آن نیز، جائز است.چون قرینه بازدارنده از ارادهی معنی اصلی وجود ندارد. مانند: «زید طویل النجاد» که کنایه از طول قامت زید است و ارادهی معنای اصلی آن، یعنی بلندی بند شمشیر نیز جائز است.

نکات تعریف:

در تعریف کنایه چند قید ذکر شده است و هر یک از قیود چیزی را خارج می‌کند:

قوله: «**لفظ**» این قید دوال اربعه را خارج کرد.چون کنایه باید لفظ باشد.

قوله: «ارید به» کلام غیر مقصود را خارج کرد. مانند: ساهی و نائم و

۱- شرح مختصر، آئین بلاغت، کرانه‌ها، جواهرالبلاغه.

...

سکران.

قوله: «لازم معناه» حقیقت را خارج کرد.

قوله: «مع جواز ارادته منه» مجاز را خارج کرد.

و مرجع ضمیر «ارادته» به معنای حقیقی و ضمیر «معه» به لازم بر می گردد. و باید توجه داشته باشیم که هر دو معنا با هم اراده نمی‌شود، بلکه معنای لازم بذاته و ملزوم به تبع قصد می‌گردد، و کلمه‌ی «مع» در تعریف بیانگر همین مطلب است.[۱]

یاد آوری:

گاهی درست است اراده‌ی معنی اصلی به جهت موضوع خاصی در کنایه اراده نشود وکلمه‌ی «جوازا» بیانگر همین نکته است.

قوله: «جوازا» را اضافه کرد، تا شامل کنایاتی شود که ممکن است به دلائلی نتوانیم معنی حقیقی آن را اراده کنیم مانند: آیه (الرحمن علی العرش استوی) که معنای اصلی آن را نمی توان اراده کرد و تنها لازم آن، یعنی استعلاء و استلاء وتسلط مراد است.

یا اینکه بتوانیم ولی حقیقت نداشته باشد مانند: «فلان جبان الکلب» یعنی سگ فلانی ترسو است. وکنایه از سخاوت و کرم صاحب سگ است و صحیح

۱- حاشیه علی الرسالة السمرقندیه.

لِنَصْبِ الْقَرِينَةِ الْغَيْرِ الْمَانِعَةِ عَنْهُ،

است کنایه باشد از مرد کریمی که سگ نداشته باشد. ودر این صورت فقط لازم معنای آن اراده گردیده.[۱]

قوله: لنصب القرینة...

در بعضی از نسخه‌ها (بنصب القرینة) نوشته است و ظاهراً صحیح به نظر نمی‌رسد، چون معنی نمی‌دهد. (واللام) به معنی وقت است. پس معنی عبارت چنین است، وقتی درست است اراده‌ی معنی حقیقی با لازم؛ که قرینه‌ای مانع از اراده‌ی معنای حقیقی نباشد. والا اگر قرینه، مانع از اراده‌ی معنای حقیقی باشد مجاز است و کنایه نیست.

در کنایه قرینه لازم نیست و اگر هم باشد باید مانع از اراده‌ی معنای حقیقی نباشد.

یادآوری

همان طور که مطلع هستید کنایه و مجاز انتقال از ملزوم به لازم است و از این جهت با هم مشترک‌اند. مصنف لازم دانست که فرق مجاز و کنایه را بیان کند.

فرق کنایه و مجاز نزد مصنف:

۱- شرح مختصر، کرانه‌ها، آئین بلاغت، جواهرالبلاغه.

فَظَهَرَ أَنَّهَا تُخَالِفُ المُجَازَ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ إِنْ قَامَتْ بِهِ قَرِيْنَةٌ مَانِعَةٌ عَنْ إِرَادَةِ الْمَعْنَى المَوْضُوعِ لَهُ فَمَجازٌ. وَإِلاَّ فَكِنَايَةٌ.

بنظر مصنف که کنایه و مجاز انتقال از ملزوم به لازم است تفاوت میان آندو روشن است که اولا ارادهی معنای حقیقی در مجاز جایز نیست و در کنایه جایز است وثانیا قرینهی مجاز، مانعه و قرینهی کنایه، مبینه است. یعنی: قرینهی کنایه بیان ارادهی لازم می کند و قرینهی مجاز مانع ارادهی ملزوم است. واین چنین بیان مطلب می کند:

قوله: فظهر انها تخالف المجاز...

پس ظاهر شد از محتوای تعریف که کنایه متفاوت با مجاز است از این جهت که می‌توان معنای حقیقی آن را همراه معنای اصلی آن اراده کرد. مانند: «طول النجاد» که هم بلندی قامت و هم بلندی بند شمشیر را می توان اراده کرد به خلاف مجاز که ارادهی معنای حقیقی در آن جائز نیست، چون مجاز باید همراه قرینه‌ای باشد که ما را از ارادهی معنای حقیقی باز دارد. مانند: «رایت اسداً فی السوق» که کلمه سوق قرینه‌ای است که ما را از ارادهی شیر بیابان باز می‌دارد.

در اینجا سؤالی به ذهن می‌رسد. آیا اگر کنایه قرینه داشته باشد با مجاز چگونه جدا می‌شود؟

ج- قرینهی مجاز مانعه است ولی قرینهی کنایه مبینه یا مفهمه است، یعنی قرینهی مجاز مانع از ارادهی ملزوم است و قرینهی کنایه بیان لازم می‌کند.

وَهِیَ ثَلاثَةُ اقسامٍ:

فرق کنایه و مجاز نزد سکاکی:

سکاکی می فرماید: در کنایه؛ انتقال از لازم به ملزوم است مانند: «زید طویل النجاد» یعنی ذهن از لازم که «طویل النجاد» است به ملزوم که «طول قامت» است انتقال می‌یابد.

ولی در مجاز، انتقال از ملزوم به لازم است مانند: «رعینا الغیث» در مجاز مرسل. یعنی ذهن از «الغیث» که ملزوم است به «نبات» که لازم است انتقال می‌یابد.

و مانند:«اسد» در استعاره. یعنی ذهن از «اسد» که ملزوم است به «شجاع» که لازم است انتقال می یابد.

تقسیم کنایه به اعتبار مکنی عنه:

قوله: وهی ثلاثة اقسام...

بعد از آن که تعریف کنایه تمام شد شروع به تقسیم آن کرد، و کنایه به اعتبار مکنی عنه، به دلیل استقراء سه قسم است.

۱- کنایه از موصوف.

۲- کنایه از صفت.

۳- کنایه از نسبت.

أَلاوَّلُ الْمَطْلُوبُ بِهِ الّذاتُ

توضیح :

کنایه از موصوف: به این شکل است که از لازمه‌ی مختص به موصوف چیزی را ذکر نمایند و از آن به خود موصوف اشاره کنند.مانند آیه «و حملناه علی ذات الواح و دسر»[1] منظور از «الواح و دسر» کشتی است.

در این آیه لازم موصوف ذکر شده و از آن، خود موصوف اراده شده است.

کنایه از صفت: آن است که لازم صفت مکنی‌عنه ذکر شود و توسط آن، به خود صفت اشاره گردد.

کنایه از نسبت: آن است که لازم نسبتی ذکر شود و سپس به خود آن نسبت اشاره شود.

قوله: الاول المطلوب به الذات...

قسم نخست از سه قسم کنایه، کنایه‌ای است که مطلوب و خواسته از آن، مجرد ذات باشد، نه صفت و نسبت.

با کنایه یکی از این سه چیز خواسته می‌شود؛

الف) موصوف ذات.

ب) صفت.

ج) نسبت.

۱- قمر / ۱۳.

كَقَولِنَا كِنَايةً عَنْ الانسَانِ مُسْتَوَى الْقَامَةِ عَرِيْضِ الاظْفَارِ.

یعنی هر گاه ما کنایه می‌آوریم یا مطلوب ما از آن کنایه، ذات، چیز، رویا، شخص است مثلاً می‌گوییم رفیق غار مقصود ما حضرت ابوبکر صدیق(رض) است، در این مورد، مطلوب و خواسته ما از کنایه، ذات و موصوف است. و یا مطلوب و خواسته ما از کنایه، صفت یا نسبت است. همان طور که می‌آید. ان‌شاءالله.

قوله: کقولنا کنایة عن الانسان...

قسم اول دو نوع است:

الف) یک صفت، کنایه از یک موصوف مانند: «مجامع الاصغان» در زبان عربی که به معنی مرکز کینه‌ها است. و «جام‌جم» در فارسی که کنایه از قلب است.

ب) چند صفت، کنایه از یک موصوف مانند: «حی مستوی القامة عریض الاظفار» مجموع این‌ها کنایه از انسان است. یعنی مجموع این صفات با هم کنایه از انسان است نه یکی یکی، چون این صفات یکی یکی در غیر انسان هم موجود است.

نکات تعریف:

قوله: الاول یا الاولی –مذکر بودنش به اعتبار قسم است و مؤنث بودنش به اعتبار کنایه است.

وَالثَّانِي الْمَطْلُوبُ بِهِ الصِّفَةُ
فَأَنْ لَمْ يَكُنِ الانْتِقَالُ بِوَاسِطَةٍ فَقَرِيْنَةٌ كَقَوْلِنَا كِنايَةً عَنِ الابْلَهِ عَرِيضُ الْقَفَاء،

قوله: به) یعنی هر و احدی از کنایه‌ی مفرده و مرکبه.

قوله: کنایةً) با نصب، حال از قول است.

قوله: مستوی القامة) راست قامت، راست اندام.

قوله : عریض الاظفار) ناخنهای پهن.

قوله: صفه) منظور از صفت، صفت لغوی است نه نحوی.

قوله: نسبه) منظور از نسبت، نسبت صفت به موصوف است.

قوله: و الثانی المطلوب به الصفة...

قسم دوم از اقسام کنایه، کنایه‌ای است که به واسطه‌ی آن صفتی خواسته می‌شود. مانند جود و کرم...

منظور از صفت، صفتی نحوی نیست، بلکه مراد از صفت معنی قائم به غیر است. مثلاً کنایه از صفت شجاعت می‌گویند: «دریا دل است» یا کنایه از صفت انحراف می‌گویند: «کلاهش کج است».

قوله: فان لم یکن...

و کنایه‌ای که مطلوب ازآن صفت است دو قسم است:

الف) قریبه گویند اگر انتقال از کنایه به مطلوب، بدون واسطه باشد. مانند: این سخن عرب که کنایه از احمق است، می‌گویند: «عریض القفا» یعنی پس سر یا

وَإلاً فَبعِيْدَةٌ كَقَوْلِنَا كَثِيرُ الرَّمَادِ كِنَايَةً عَنِ المِضْيَافِ فَأَنَّهُ بَنتَقِلُ الذِّهْنُ مِن كَثْرةِ الرَّمَادِ إلَى كَثْرَةِ إحْراقِ الْحَطَبِ تَحْتَ الْقِدْرِ، وَمِنْها إلى كَثْرَةِ الطَّبَايِخِ وَمِنْها إلَى كَثرَةِ الاَكَلة وَمِنْها إلى كَثْرَةِ الضّيفَانِ وَمِنْها إلى الْمقْصُودِ وَهُوَ الْمضياف.

پس گردن او پهن است. بی‌تردید پهن بودن سر و بزرگ بودن گردن بیش از اندازه دلیل بر حماقت و کم عقلی است، پس همان گونه که مشاهده می‌کنید انتقال از «عریض القفا» به «ابله» بدون واسطه است.

و قریبه نیز بر دو قسم است:

الف) واضحه

ب) خفیه. برای توضیح بیشتر به کتاب مختصر و شروح التلخیص مراجعه فرمائید.

قوله:والا فبعیدة...

ب) بعیده: یعنی اگر انتقال از کنایه به مطلوب با واسطه باشد، کنایه‌ی بعیده گویند؛ مانند: سخن عرب که کنایه از مهمان‌نوازی است، می گویند: خاکسترش فراوان است. در این مثال از فراوانی خاکستربه کثرت سوزاندن هیزم در زیر دیک‌ها و از آن به کثرت پخت و پز و از آن به کثرت خورندگان و از آن به کثرت میهمانان و از آن به مقصود، که مهمان نوازی است انتقال پیدا می‌شود. پس به پنج واسطه به مقصود می‌رسیم.

وَالثّالِثُ المَطْلُوبُ بِهِ النِّسْبَةُ أىْ إثْباتُ أمْرٍ لِآخَرَ كَقَوْلِهِ:

نکات متن:

۱- الصفة: یکی از صفات مانند جود و کرم و شجاعت.

۲- بدون الواسطه: بدون چیزی مقصود را بفهمیم.

۳- الابله: کم عقل در امور دنیا نه آخرت؛ چون حضرت(ص) می فرماید: اکثر اهل الجنة الابله.

۴- عریض: پهن.

۵- قفا: پس سر یا گردن.

۶- طبائخ: جمع طبیخه به معنی پخته شده.

۷- منها: ضمیر منها به کثرة بر می گرددد.

۸- ضیفان: بکسر ضاد جمع ضیف - بمعنی مهمان است.

قوله: الثالثة المطلوب به النسبة ای اثبات امر لآخر...

سومین قسم از اقسام کنایه، کنایه‌ی نسبت است؛ و آن کنایه‌ای است که مطلوب از آن اثبات چیزی برای چیزی است.

توضیح :

ما گاهی به جای این که نسبت را مستقیم به چیزی یا کسی بدهیم به چیزی نسبت می دهیم که با آن کس یا آن چیز اتصال و پیوند دارد. مثلا به جای این که

إِنَّ السَّمَاحَةَ و الْمُرُوَّةَ وَالنَّدى فِي قُبَّةٍ ضُرِبَتْ عَلى ابْنِ الْحَشْرَجِ فَأَنَّهُ كِنَايَةٌ عَنْ

نسبت سخاوت را به حسن بدهیم نسبت سخاوت را به خانه‌ی او می دهیم و می گوئیم، خانه‌ی حسن زادگاه سخاوت است.

در اینجا باید دو نکته را بدانیم تا از کنایه‌ی نسبت بهتر حالی شویم.

۱- مراد از کنایه نسبت چیست؟

۲- فرق کنایه‌ی نسبت با کنایه از صفت چیست؟

ج) مراد از کنایه‌ی نسبت آن است که ابتداء صفتی را برای چیزی اثبات کرده ولی در واقع منظورمان اثبات آن صفت برای موصوف مورد نظر است. مانند: شعری که می‌آید.

ج) فرق آن دو اعتباری است. به این معنی که اگر به وسیله‌ی صفتی، صفت دیگری اراده شود؛ کنایه‌ی صفت نامیده می‌شود. و اگر بوسیله‌ی صفتی نسبت اراده گردد نامش کنایه از نسبت است. بنابراین رسیدن به هر یک از کنایه‌ی صفت و نسبت از طریق ذکر صفت است. و هر کجا یکی از آن دو باشد دیگری نیز خواهد بود و فرق آن‌ها به اعتبار و قصد متکلم است.

قوله: کقوله ان السماحة و المروة...

یعنی بی‌تردید، گشاده دستی، جوانمردی و بخشش در قبّه‌ای است که بر سر

إِثْبَاتِ هَذِهِ الصِفَاتِ لَهُ

ابن حشرج بر پا شده است.

شاهد در این بیت نسبت دادن سه وصف «سماحت، مروت وندی» است به قبه با آن که مراد، نسبت این اوصاف به صاحب قبه یعنی ابن حشرج بوده ولی شاعر صفات مذکور را به طور صریح نیآورده و نگفته «ابن الحشرج سَمِح» بلکه بالکنایه صفات را به قبه نسبت داده تا بفهماند ممدوح از بزرگان قوم است. پس در این بیت صفات برای مکان و قبه اثبات شده است ولی در واقع برای صاحب قبه است. پس صفات به محیط «قبه» نسبت داده شده و منظور شخص است.

أَوْ نَفْيُهُ عَنْهُ كَقَوْلِنَا فِي عُرْضِ مَنْ يُؤْذِي الْمُسْلِمِينَ كِنَايَةً عَن نَفْيِ الاسْلاَمِ عَنْهُ «أَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِن يَدِهِ وَلِسَانِهِ».

قوله: اونفیه عنه کقولنا...

عطف براثبات، یعنی کنایه یا مطلوب از آن نفی چیزی برای چیزی است. مانند: شخصی که در کنار شخصی مردم آزار ایستاده است و بدون این که نام او را ببرد حدیث: «المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه» را برای او می‌خواند. به منظور نفی اسلامیت از او. در این حدیث که به طور کنایه ادا شده موصوف حذف گردیده و نفی اسلام از شخص موذی شده پس نسبت مکنی عنها نفی وصف است نه ثبوت آن.

در کنایه صفت و نسبت گاهی موصوف مذکور و گاهی محذوف می‌شود.

۱- مانند: «ان السماحة والمروة و الندی» که کنایه از نسبت است با ذکر موصوف که ابن حشرج است.

۲- «زید طویل نجادة» که کنایه از صفت است با ذکر موصوف که زید است.

۳- «کثیر الرماد فی هذه الساحة» که کنایه از نسبت است با عدم ذکر موصوف.

نکات متن:

اَطْبَقَ الْبُلَغَاءُ عَلَى أَنَّ الْمَجَازَ وَالْكِنَايَةَ أَبْلَغُ مِنَ الْحَقِيقَةِ وَالتَّصْرِيْحِ لانَّ الانْتِقالَ فِيهِمَا مِنَ الْمَلْزُومِ إِلَى اللازِمِ فَهُوَ كَدَعْوَى الشَّيئی بِبَيِّنَة.

۱- **اثبات امر لاخر:** مراد از امر صفت و از لآخر موصوف است.

۲- **قبه:** در لغت به معنای سقف بلند و مدور است ودر عرف عرب رؤسای قوم صاحب قبه‌اند و دیگران دارای خیمه هستند و در فارسی آن را گنبد گویند.

۳- **سماحت:** مالی است که پرداخت آن بر شخص واجب نیست.

۴- **ندی:** یعنی پرداخت مال برای اغراض مهم عام المنفعه است.

قوله: اطبق البلغاء...

مصنف می‌گوید: اتفاق و اجماع علمای علم بلاغت بر این است که مجاز و کنایه مراد و مقصود را بهتر از حقیقت و تصریح بیان می‌کنند. چنان که استعاره نیز بهتر از تشبیه مقصود متکلم را می‌فهماند.

قوله: لان الانتقال فیهما من...

به این دلیل که مجاز و کنایه با دلیل بیان می‌شود ولی حقیقت و تصریح بدون دلیل مقصود را می‌فهماند و امر معلومی است که اثبات حکم با دلیل بهتر از بیان حکم بدون دلیل است. مثلاً هر گاه مراد متکلم، بیان سخاوت و بخشش زید باشد و به طور صراحت بگوید: «زید کریم» علت کریم بودن زید را بیان نکرده ولی

...

اگر با کنایه بیاورد و «زید کثیر الرماد» بگوید؛ کریم بودن زید را با دلیل فهمانده است؛ زیرا معنایش «زید کریم لکثرة رماده» است و این به دلیل آن است که کنایه ذکر ملزوم و اراده لازم است. لازم که کریم بودن زید است ادعا شده و ملزوم که کثرتِ رماد است دلیل مدّعا گردیده. در مجاز نیز مثل کنایه حکم را با دلیل بیان می‌کنند.[1]

۱- کرانه‌ها، آئین بلاغت، شروح تلخیص.

...

پرسش‌ها

۱- کنایه را تعریف کنید؟

۲- اقسام کنایه را نام ببرید؟

۳- کنایه از صفت را با ذکر مثال تعریف کنید.

۴- کنایه از نسبت را به طور کامل تشریح نمایید.

۵ - کنایه از موصوف را توضیح دهید.

تمرین:

مکنی به و مکنی عنه و نوع کنایه را در عبارتهای زیر مشخص کنید.

السموات مطویات بییمنه. زمر/۶۷

الرحمن علی العرش استوی. طه/۵

و امه صدیقه کانا یأکلان الطعام. مائده/۷۵

وَالتَّعرِيضُ لَفْظٌ مُرَكَّبٌ أُرِيْدَ بِهِ مَعْنَاهُ الْوَضَعِيُّ حَقِيْقَةً أَوْ مَجَازاً أَوْ كِنَايَةً وَاُشِيْرَ

مقصد چهارم از مباحث علم بیان تعریض است

وقتی که بحث کنایه به پایان رسید مصنف شروع به بحث تعریض می‌کند.و می‌فرماید:

قوله: والتعریض لفظ مرکب ارید به معناه الوضعی حقیقة...

تعریض در لغت اشاره کردن به یک طرف و جانبی است که آن جانب مراد و مقصود را می‌فهماند.

در زبان فارسی از تعریض تعبیر به گوشه زدن یا کلام در لفافه و یا به کنایه سخن گفتن، تعبیر شده و در اصطلاح این فن تعریفات متفاوت دارد و اما از دیدگاه مصنف: لفظ مرکبی است که از آن لفظ اراده‌ی معنای وضعی می‌شود اعم از این که آن معنی موضوع له حقیقی باشد یا مجازی یا کنایی و بعد از آن استعمال در یکی از این معانی با همین لفظ نیز اشاره می‌شود به معنی دیگر غیر از حقیقی یا مجازی یا کنایی.

توضیح

علماء بیان، تعریض را غیرِ کنایه می دانند و در توضیح آن گفته‌اند:

بِهِ إِلَى مَعْنىً آخَرَ أَيضاً
كَقَوْلِكَ آذَيْتَنِي فَستَعْرِفُ جَزَاءَ الْأَيْذاءِ

حقیقت، استعمال لفظ است فقط در موضوع له.

مجاز، استعمال لفظ است فقط در غیرِ موضوع له.

تعریض، استعمال لفظ است در موضوع له با اشاره به غیر موضوع له.

کنایه استعمال لفظ است در غیرموضوع له با جواز اراده‌ی موضوع له.

بنابراین تعریض غیر از کنایه، مجاز و حقیقت است و ممکن است با هر کدام از آن‌ها جمع شود مثلاً ممکن است جمله ایی حقیقت باشد و تعریض یا جمله دیگری مجاز باشد و تعریض و جمله ثالثی کنایه باشد و تعریض.

اول مثل «لسَت تارک الصوم» تعریض به شخصی که روزه‌خوار است.

دوم مثل «رأیت أُسوداً فی المعرکة قتال بالحق» تعریض به پهلوانانی که ناجوانمردانه دشمن خود را می‌کشند.

سوم مثل «المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده» معنای ملزومی و منطوقی این مثال، نفی اسلام از مطلقِ موذی است بدون این که شخص خاصی مورد نظر باشد و معنای تعریضیش نفی اسلام از موذی مورد نظر است.

قوله: کقولک آذیتنی فستعرف جزاء الایذاء.

تعریف جامع و مانع است و حرفی برای گفتن نگذاشته است؛ اما مصنف برای آنچه که فرمودند یک مثال ذکر کردند ولی شارحان و حاشیه نویسان مثال برای تمامی آن‌ها آورده‌اند که به ذکر آن می‌پردازیم.

وَأَنْتَ تُرِیْدُ الْمُخاطَبَ وَغَیرَهُ لَکِنَّ الْمُخاطَبَ مُرَادُ مِن نَفسِ اللَفْظِ وَغَیرَه مِنْ

مثال برای این که مراد از لفظ معنی وضعی حقیقی باشد و بوسیله‌ی آن اشاره شود به معنی دیگر یعنی تعریضی مانند: گفته‌ی شما «آذ یتنی فستعرف جزاء الایذاء» شما مرا آزار نمودی پس به زودی زود انتقام موذیگری را می‌فهمی و می‌بینی.

قوله: و انت ترید المخاطب و غیره لکن المخاطب...

در این جمله شما اراده‌ی مخاطب و غیر مخاطب را نموده‌اید منتهی تهدید مخاطب از نفس لفظ «ستعرف جزاء الایذاء» مستفاد است وانتقام گرفتن از غیر مخاطب از سیاق لفظ و خارج کلام به طور تعریض استنباط می‌گردد

و مثال برای این که از لفظ، معنی وضعی مجازی مراد باشد و نیز اشاره شود بمعنی دیگر مانند: «ولا تکونوا اول کافر به» معنی حقیقی نهی از سبقت گرفتن در کفر است و معنی مجازی، نهی از کفر است مطلقاً، و معنی تعریضی، مراد و مقصود از کلام امر به سبقت در ایمان است.

و مثالی برای این که لفظی که مراد از آن معنی وضعی کنایه باشد و به معنی دیگر نیز اشاره شود مانند: «المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه» معنی حقیقی، انحصار و حصر اسلام است در ذات کسانی که مسلمانان از دست و زبان آنان در امان باشند و معنی کنائی، انتفاء اسلام از مؤذی، و معنی تعریضی، نفی اسلام است از آزار دهنده‌ی مشخص.

سکاکی می‌فرماید: کلامی که تعریض است ممکن است کنایه و مجاز هم باشد

سَوْقِهِ وَخَارِجِ الْكَلاَمِ.

مثل «آذیتنی فستعرف ...» این جمله به عنوان تهدید مخاطب آورده می‌شود یعنی تو مرا اذیت می‌کنی پس به زودی خواهی فهمید. تعریض بودن این کلام در صورتی است، که از تاء خطاب «آذیتنی فستعرف» شخص مخاطب منظور نباشد بلکه همراه او اراده شود؛ و تعریف تعریض بر آن صدق می‌کند و مجاز بودنش در صورتی است که از تاء خطاب، شخص غیر مخاطب اراده می‌شود و نه خود مخاطب و تعریف مجاز بر آن صدق می‌کند و کنایه بودنش در صورتی است که از تاء خطاب، مخاطب و همراه او اراده شود و تعریف کنایه بر آن صدق می‌کند.

...

فهرست منابع و مآخذ

۱- آیین بلاغت، احمد امین شیرازی.
۲- آیین سخن، ذبیح الله صفا.
۳- اصول علم بلاغت، غلامحسین رضا نژاد.
۴- البلاغه الواضحه، علی الجارم.
۵- تلخیص المفتاح، خطیب قزوینی.
۶- جواهر البلاغه، سید احمد هاشمی.
۷- شرح مختصر، تفتازانی.
۸- شروح التلخیص.
۹- علوم بلاغت و اعجاز قرآن، ید الله نصیریان .
۱۰- کرانه ها، حسن عرفان.
۱۱- برابرهای علوم بلاغت در فارسی و عربی، دکتر سید حمید طبیبیان.
۱۲- معانی و بیان، جلال الدین همایی.
۱۳- الاتقان فی علوم القرآن- سیوطی.

...

۱۴- تفسیر کشاف، زمخشری.
۱۵- صفوة التفاسیر، محمدعلی صابونی.
۱۶- الاستناره فی شرح الاستعارة.
۱۷- ترجمه دکتر جلالی‌زاده.
۱۸- ترجمه محمدسعید ابراهیمی.
۱۹- حاشیه علی الرسالة السمرقندیه.
۲۰- حواشی مختصر.
۲۱- المطول.
۲۲- حواشی مدونه بر استعاره.





اولین کسی که در این علم تتبع کرد «ابوعبید مثنی» بود، که کتاب «مجازالقرآن» را نوشت و مبرد کتاب «البلاغه» را تألیف نمود و برای نخستین بار «عبدالله بن‌معتز» کتاب «البدیع» را نوشت؛ و از قرن پنج به بعد علمای کُرد در تعلیم و تعلم و تألیف و تدوین علم بیان آستین همت را بالا زدند و این علم را در مدارس کُردستان به اوج رساندند. از جمله «علامه ملاابوبکر» مولف این رساله که از عشیره «پیررستم» و مقیم دهکده‌ی «سارد» که از قرای ناحیه‌ی «رواندوز» عراق بوده است که در ایام فرمانروایی «محمد پاشا» امیر رواندوز (۱۲۵۳-۱۱۸۹ه-ق) می‌زیست و از مدرسین و علمای معتبر به شمار رفته و کسانی چون «علامه محمد خەتی» و «ملااحمد گلالی» از تلامیذ او بوده‌اند.

